

# بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی

عباس غفاری

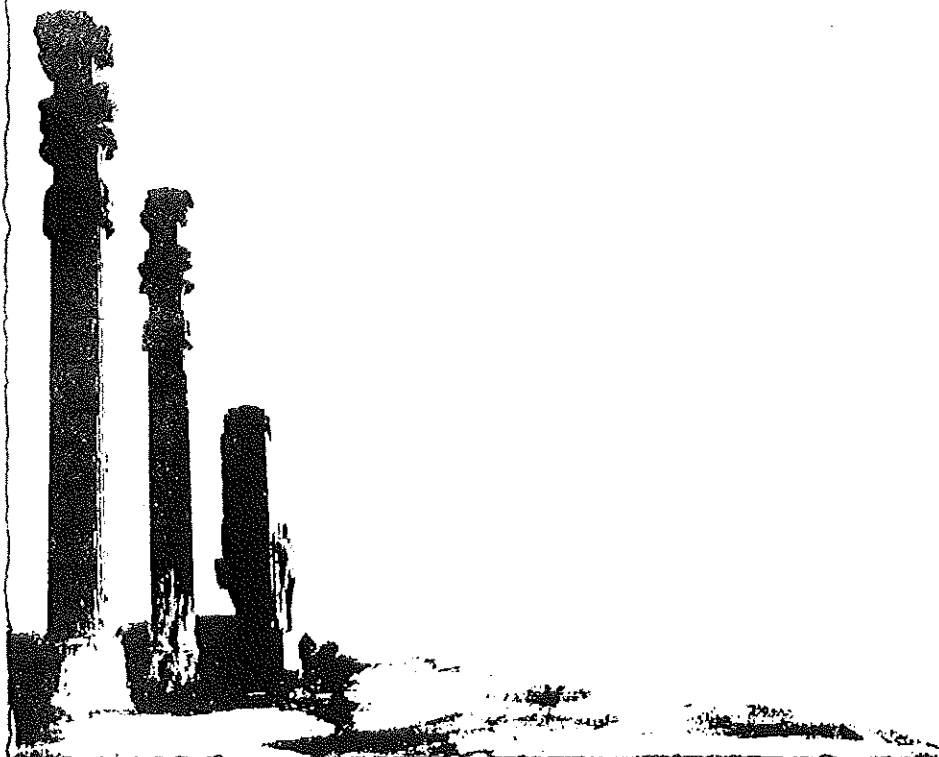
برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده : آقای عباس غفاری

مصاحبه کننده : آقای فرخ غفاری

پاریس : ۳۰ اوت ۱۹۸۴



- مناسبات خانوادگی . سوابق تحصیلی . بازگشت به ایران و مراجعت دوباره به امریکا .  
۱ - ۳
- افتتاح دفتر نمایندگی شرکت نفت در نیویورک و اشتغال مصاحبه شونده در آن دفتر و احراز سمت ریاست دفتر مذکور .  
۳ - ۵
- اشتغال در یک تشکیلات امنیتی در امریکا که به ساواک سرویس میداد و سپس اشتغال در یک شرکت امریکایی سرویس دهنده بشرکت ملی نفت ایران .  
۵ - ۸
- فعالیت‌های دفتر نمایندگی شرکت ملی نفت در نیویورک . تنظیم برنامه‌های آموزشی و تنظیم قرارداد با محصلین ایرانی در امریکا برای اشتغال در شرکت نفت .  
۸ - ۱۴
- وضع دانشجویان ایرانی در امریکا . تشکیل انجمن‌های دانشجویی و گسترش بعدی آنها . پیدایش فعالیتهای سیاسی در انجمن‌های دانشجویی .  
۱۴ - ۲۰
- فعالیت‌های دفتر نمایندگی در امریکا برای امور شرکت ملی نفت . سرآغاز پیدایش نارضایتی در کشور . نگرانی امریکایی‌ها از تندروی اقتصادی ایران .  
۲۰ - ۲۴
- موضوع تجدیدنظر در قراردادها ده‌های نفتی ایران و نگرانی شرکت‌های نفتی خارجی . عکس‌العمل‌های شرکت‌های نفتی در مورد اقدامات محمدرضا شاه پهلوی در رابطه با نفت ایران . حدود دخالت کشورهای خارجی در تکوین انقلاب اسلامی .  
۲۴ - ۲۹
- تغییر رئیس شرکت نفت و بلا تکلیفی دفتر نمایندگی در آغاز انقلاب . وضع دفتر نمایندگی پس از انقلاب و انحلال آن . یک خاطره از دخالت انگلیسی‌ها در تکوین انقلاب اسلامی .  
۲۹ - ۳۵

سوءال : آقای عباس غفاری من امیدوارم که مصاحبه من با شما بی فایده نباشد — بدلیل اینکه شخصا " نظر به سوابق خانوادگی شما و مشاغلی که پدرتان داشته و در اطراف شما بود که بعد خودتان توضیح خواهید داد و دوره تحصیلی که دوره خاصی است زیرا کمتر پیدا میشود که در آن زمان در ایران تحصیل کرده باشد و بعد هم به آمریکا برود و خاصه مسئولیت نمایندگی شرکت ملی نفت را که در ایالات متحده سالیان دراز داشتید برای ما خواهید فرمود و این یک قسمت خیلی مهمی را برایمان روشن خواهید کرد . طبق معمول اولین سوءال من اینست که شمه خیلی کوتاهی و یا اگر مایل هستید مفصل تر راجع به خودتان و تاریخ تولد و سابقه خانوادگی پدر و مادرو محیط پرورش خودتان بفرمائید .

آقای غفاری : بنده عباس غفاری تاریخ تولدم ۱۴ آبان ۱۳۰۳ شمسی در رشت . پدر من مرحوم محمود غفاری که بنام مرحوم سرهنگ محمود غفاری در جوانی معروف بود و مادرم خانم زری غفاری که قبلا " ایشان زهرای زری انتظام دختر مرحوم انتظام السلطنه و خواهر مرحومان عبدالله انتظام و نصراله انتظام بودند . پدر من در دوران خدمتش در ایران در دوره سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر ، پست های مختلف در وزارت داخله ، وزارت کشاورزی و در کابینه مرحوم جم نخست وزیر ، ایشان رئیس اداره کل کشاورزی بود ، که در آن زمان وزارت کشاورزی نبود ، و بعد از آن ایشان بازنشسته شدند و یکی دو بار هم ایشان از طرف دولت و در دوران سلطنت اعلیحضرت محمدرضا شاه شاهنشاه آریامهر ایشان بخدمت دعوت شدند برای ریاست شهربانی کل کشور ولی بدلیل کسالتی که داشتند معذرت خواستند و تا آخر عمر بازنشسته بود . دوران تحصیلی من در تهران بوده و در دبستان شرف و دبیرستان یا کالج امریکائی البرز در سال ۱۹۴۶ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفتم و تحصیلات خودم را در دانشگاه ایالتی یوتاه در ایالت یوتا و فوق لیسانس را در آنجا گذراندم و در سال ۱۹۵۲ با یک دانشجوی امریکائی ازدواج کردم و در سال ۱۹۵۳ درست یکماه بعد از جریان ۲۸ مرداد ۱۹۵۲ به ایران مراجعت کردم . پس از مراجعت به ایران ، پس از هفت سال تحصیل در آمریکا و زندگی امریکا و عادت کردن بزندگی امریکائی مثل همه جعفرخان های از فرنگ آمده ، بنده هم بمحض اینکه به ایران وارد شدم یک شوک روحی برای من پیدا شد . بخصوص اینکه دوره " بود که پس از دوران نخست وزیری و دولت مرحوم مصدق بود و ایران در نهایت بیچارگی و فلاکت و فقر بسر میبرد و ورود من بلا فاصله بعد از جریان ۲۸ مرداد و مراجعت اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر از اروپا به تهران بود و واقعا " دیدار تهران اثر بدی روی من گذاشت برای اینکه مردم بقدری بیچاره و فقیر و درمانده بودند که اثرون نتیجه " که روی من گذاشت این بود که پس از دو سال ونیم برگشتم به آمریکا . البته طبق

در آن دوران پیدا کردن کار خیلی مشکل بود، همه دانشجویانی که از ایران بر می گشتند برایشان خیلی مشکل بود که کار پیدا کنند و بالاخره بکمک عمومی خودم در دستگاه مشاوران امریکائی که در ایران بودند به استخدام درآمد و بدونفر از مشاورین امریکائی که کارهای امنیتی را در ایران انجام میدادند ، بعنوان همکار آنها مشغول بکار شدم .

سؤال : در ایران فرمودید؟

آقای غفاری : بله در تهران ، پس از دو سال یا دو سال ونیم اقامت در تهران و دیدن اوضاع نیمه هرج و مرجی که کم کم روبه بود میرفت ، با همان روحیه که عرض کردم در بدو ورودم به تهران واثری که روی من گذاشته بود ، ناعاقلانه ، و اینکه میگویم ناعاقلانه بعدها باین نتیجه رسیدم ، آن موقع خیال می کردم عاقلانه است تصمیم گرفتم که برای ادامه زندگی به امریکا مراجعت کنم . در سال ۱۹۵۷ با سفر بستم و به امریکا مراجعت کردم و تصمیم اقامت دائمی در امریکا گرفتم ، البته باید بگویم که یکی از دلایلی که آن موقع من برگشتم این بود که روی جوانی و این را هم که حالا میگویم روی حقیقتی است که بعد ها بآن پی بردم و مایلیم که ثبت بشود . فکر می کردم که در ایران ، در کارها صداقت نیست ، فساد هست ، برای بکار رسیدن و بسالا رفتن ، انسان باید حتما " اعمال نفوذ بکند در صورتیکه همه گونه وسائل اعمال نفوذ برای من موجود بود پدرم مرحوم محمود غفاری راهم می شناختند ، دایه هایم مرحوم عبدالله انتظام در آن موقع وزیر خارجه و قائم مقام نخست وزیر بود .

سؤال : نایب نخست وزیر در دولت مرحوم علاء

آقای غفاری : بله نایب نخست وزیر در زمان علاء و قدرت کامل داشت و مرحوم نصراله انتظام که همه می شناسندش قدرت کامل داشتند و دوستان بسیار نزدیک من که در آن موقع یکی آقای اردشیرزاهدی بود که مرحوم سپهبدزاهدی پدرشان در آن موقع ابتداء نخست وزیر بودند که بنده با آنها خیلی نزدیک بودم و خودار د شیرهم که از دوستان بسیار نزدیک و خوب بنده در دوران تحصیلی بود و مثل یک برادر بودیم در دوران تحصیل و بعد از آنکه به ایران مراجعت کردم ، در آن موقع که در تهران بودم خیلی با هم نزدیک بودیم و همه نوع امکان نفوذ و اعمال نفوذ برای بنده بود ولی روی آن احساسات جوانی که بعدها فهمیدم کمی احمقانه است ، فکر کردم که ایران درست نمیشود و بهتر است من برگردم به امریکا ضمنا " باید عرض کنم که ایران آنطور که من فکر می کردم نبود و روز بروز

بهرتر میشود وقتی به آمریکا برمیگشتم و دوران زندگی خصوصی و کار را شروع کردم فهمیدم که در آمریکا فساد و اعمال نفوذ ، همه چیزهایی که ما از ایران نالیدیم بهمانطور در آمریکا هم رایج است فقط فرقی که داشت این بود که ما موقعی که در آمریکا هستیم چون شخصا " گرفتار این چیزها نیستیم وزندگی ما در ایران است ، زیاد برایمان مهم نیست ولی بمحض اینکه به مملکت خودمان برمیگردیم تمام چیزها برای ما بزرگ میشود ولی وقتی که در آمریکا یا اروپا زندگی کنیم ، مثلا" شما که سالها یعنی از بچگی در فرانسه تحصیل کرده اید ، کاملا" برایتان روشن است که در این مملکت همه جور فساد هست ، اعمال نفوذ هست ، کمتر از ایران نیست وخیلی هم بیشتر است . اینرا بطور معترضه عرض کردم که با این دلیل که آمدم به آمریکا وایران را ترک کردم ، بعدها پشیمان شدم که البته دیر شده بود ، در ۱۹۵۷ به آمریکا مراجعت کردم و در ایالت کالیفرنیا مقیم شدم . در آنجا با یک شرکت آمریکائی کار میکردم و پست من در یکی از شرکت های آمریکائی رئیس امور آموزشی بود ، بعدها هم بعنوان معاون آن شرکت خدمت می کردم واین شرکت در آن موقع که من آنجا کار میکردم ، قراردادی با شرکت ملی نفت ایران منعقد نمود که خدمات شرکت ملی نفت را در آمریکا انجام دهد و چون سابقه مرا می دانستند از اینرو تمام کارهای شرکت که مربوط به شرکت ملی نفت ایران بود بمن مراجعه شد و در عرض سه سالی که با آن شرکت کار می کردم تمام کارهای شرکت ملی نفت ایران را از هر قبیل احتیاجاتی که داشتند انجام می دادم ، در سال ۱۹۶۰ شرکت ملی نفت ایران تصمیم گرفت که دفتری در آمریکا بعنوان نمایندگی باز کند چون شرکت ملی نفت در انگلستان چندین سال دفتری برای نمایندگی داشت ولی در آمریکا وکانادا و امریکای جنوبی دفتر نمایندگی نداشت و تصمیم گرفتند که در اینجا هم دفتری باز کنند که کارهای شرکت را بآن دفتر مراجعه کنند. ابتدا یکی از آمریکائی ها را که در ایران کار میکرد و با چند نفر از مدیران شرکت دوست بود بعنوان نماینده به آمریکا فرستادند که دفتر را باز کند.

سؤال : اسمش چه بود قریون ؟

آقای غفاری : بعد بخاطرم میآید و عرض میکنم ، ایشان ابتدا به آمریکا آمدند که دفتر را باز کنند ولی چون خدماتی که احتیاجات شرکت در عرض سه سال قبلش توسط من و این شرکت آمریکائی اداره میشد ، بمن مراجعه کردند که از من کمک بخواهند در عین حال ، دو نفر از مدیران شرکت و چند نفر از روسای ادارات شرکت که در عرض سه سال قبل بامن در تماس بودند و کارهای شرکت را انجام میدادند مصرا" از هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران خواستند که بجای این دکتر آمریکائی بنده یعنی عباس غفاری

که در امریکا هست استخدام بشوم و بعنوان نماینده شرکت و رئیس دفتر شرکت نفت در امریکا شروع بکار کنم . در آن موقع مرحوم عبدالله انتظام ریاست هیئت مدیره شرکت ملی نفت را داشتند و مرحوم امیرعباس هویدا مدیر اموراداری شرکت نفت بودند .

سؤال : در چه سالی ، یعنی در ۱۹۶۰ بود ؟

آقای غفاری : بله در سال ۱۹۶۰ ، مرحوم هویدا اصرار داشتند که چون توصیه از طرف دونفر از مدیران شرکت و چند نفر از روسای شرکت شده که بنده را استخدام کنند اصرار کردند که بنده به تهران مسافرتی بکنم و پس از مذاکره اگر حاضر بشوم این پست را قبول کنم در اوائل ۱۹۶۰ به ایران مراجعت کردم و در چند جلسه که با مرحوم امیرعباس هویدا و چند نفر از مدیران و روسای ادارات قسمت های مختلف شرکت صحبت کردم بالاخره موافقت کردم که این پست را در امریکا قبول کنم مشروط باینکه استخدام من در امریکا باشد ، این موضوع به هیئت مدیره شرکت نفت مراجعه شد و ضمناً " باز هم باید عرض کنم که در جلسه هیئت مدیره شرکت نفت ، چون مرحوم عبدالله انتظام دایمی بنده بودند ، برای اینکه اعمال نفوذ نشود ، نسبت به استخدام بنده مرحوم انتظام از حضور در جلسه هیئت مدیره خودداری کردند و این را به هیئت مدیره واگذار کردند که آقای عباس غفاری بعنوان رئیس شرکت نفت در امریکا استخدام بشود یا نه و هیئت مدیره جمعاً " موافقت کردند که بنده را بعنوان رئیس شرکت ملی نفت و نماینده آن در امریکا استخدام کنند و قرارداد را امضاء کردند و من به امریکا مراجعت کردم ، در اواسط ۱۹۶۰ دفتر نمایندگی شرکت را در شهر نیویورک برقرار نمودم .

سؤال : اجازه بفرمائید برای اینکه مقداری سؤال دارم تا ۱۹۶۰ که ماشاء الله شما دیگر سنی دارید و این مراحل را خیلی بسرعت طی کرده اید ، سوءالها بعضی اوقات برای روشن کردن جزئیات است و بعضی وقتها هم گمان می کنم عمیق تر باشد . از سوءالهائی که جنبه جزئی دارد اینست که شما چطور شد در رشت بدنیا آمده اید ، مرحوم پدرتان ما موریتی در آنجا داشت .

آقای غفاری : بله مرحوم پدرم ، مرحوم غفاری در دوران جوانی در خدمت شهربانی بودند ، وزارت فواید عامه داخله و شهربانی و آن موقع سرهنگ شهربانی بودند و رئیس شهربانی رشت که دوران خدمتشان در آنجا چهار سال بود .

سؤال : سوءال دیگر اینست که با بستگی شما با این نزدیکی با خاندان انتظام شما

مثل اینکه یک مقدار از کودکی و جوانی خودتان را در آن باغ انتظام السلطنه که معروفیتی بعلت زیبایی و بزرگی داشته ، گذرانده اید ، آیا از آن دوره کودکی و همبازیهای خودتان خاطرهء دارید ، اولاً" کی ها بودند که در این باغ زندگی می کردند .

آقای غفاری : خاطرات دوران بچگی من خاطرات بسیار زیبایی است ، بسیار قشنگ و همیشه در مغز من هست ، زندگی در باغ مرحوم انتظام السلطنه که بعد به پدر من رسید البته باغی را که میفرمائید به آن بزرگی ، البته وقتی که ما آنجا رفتیم بآن بزرگی نبود ، نصف شده بود ولی بهر حال یکی از باغهای بزرگ تهران بود ، زیبا و بزرگ بود .

سؤال : کجا بود آن باغ ؟

آقای غفاری : در خیابان امیریه خیابان انتظام السلطنه که بعضی وقتها بنام خیابان فرخ معروف بود و گاهی هم انتظام السلطنه ، هنوز هم بنام خیابان انتظام در خیابان امیریه معروف است . البته باغی که ما در آن زندگی می کردیم قطعه ، قطعه شد و فروخته شد دیگر باغ بصورت آنچه که قبلاً" بود باقی نماند ولی خاطرات بسیار زیادی از آن دارم و دوستان عزیز من از دوران بچگی که خیلی هستند و ممکن است اسمشان را ببرم و خیلی هستند . بعدها هم در دوران دبیرستان و دانشگاه و دوران کار اغلب اینها را می دیدیم و همانطور که شاید خود شما هم بخاطرتان می آید چیزهای بچگی همیشه بزرگی مخصوصی بخود دارد . خیابان امیریه بنظر من یک خیابان پهن و بزرگی بود که بعد از سالها که از امریکا برگشتم و برای دیداری به خیابان امیریه و انتظام السلطنه رفتم ، خیابان امیریه به آن بزرگی و زیبایی که قبلاً" بود نبود ولی هنوز هم وقتی در پاریس راه میروم ، بعضی از خیابانهای پاریس مرا بیاد خیابان امیریه و خیابان پهلوی زیبای تهران می اندازد .

سؤال : در آن باغ فقط از خانواده شما بودند از آقایان انتظام هیچکدام در آن باغ زندگی نمی کردند ، در آن موقعی که من بودم نه ، قبلاً" مرحوم انتظام السلطنه و پسرانشان در آن باغ زندگی میکردند با دخترهایشان ، در آن موقعی که باغ بزرگ بود ، تقریباً" در طول تمام خیابان انتظام السلطنه همان باغ انتظام بود ولی بعدها که کوچک شد و قسمتی از آن بما رسید دیگر آقایان انتظام در آنجا زندگی نمی کردند ، برای اینکه آقایان انتظام ها بیشتر در مسافرت اروپا بودند ، در خدمت وزارت خارجه در اروپا و امریکا بودند .



سؤال : شاید در یک مورد من بد شنیدم و شما درست گفتید ، گفتید که در ۱۹۵۳ به ایران برگشتید و دو سال ونیم بیشتر نماندید و بعد مثل اینکه فرمودید در ۵۷ مراجعت کردید به امریکا و در واقع پس شما از ۵۳ تا ۵۷ در تهران بوده اید .

آقای غفاری : در حقیقت اواخر ۵۳ به ایران مراجعت کردم و اوائل ۵۷ هم به امریکا مراجعت کردم .

سؤال : فرمودید که در یک تشکیلات امنیتی بودید ، از نظر تاریخ عرض میکنم ، آیا آن نطفه بود که بعداً " ساواک شد و یا یک تشکیلات دیگری بود .

آقای غفاری : تشکیلاتی بود که بعدها بعنوان مشاوره به ساواک سرویس میداد ، ولی درابتداء ساواکی در کار نبود ، درابتداء مشاورین امریکائی بودند که بلافاصله بعد از دولت مرحوم سپهد زاهدی برای تقویت سازمانهای امنیتی ، مشاورین امریکائی به ایران آمدند که در قسمت های مختلف ارتش و ژاندارمری و شهربانی خدمت میکردند و دستگاههای امنیتی ایران را تقویت می کردند ، بعد ها سازمان ساواک در سال ۱۹۵۷ تشکیل شد که فرمانداری نظامی که قبلاً " بود بعداً " تبدیل شد به سازمان امنیت کشور و ساواک تشکیل شد و آن در اواخر دورانی است که من از تهران حرکت کردم .

سؤال : این مسائلی که فرمودید مطلب را خیلی روشن کرد برای اینکه اصولاً عادت شده ، مخصوصاً بعد از این انقلاب اسلامی که بگویند که فوراً " پس از سقوط مصدق السلطنه یعنی در سال ۱۹۵۳ ساواک بوجود آمد در صورتیکه توضیحاتی که حالا دادید میرساند که اینطور نبوده .

آقای غفاری : اگر چنین چیزی را بگویند کاملاً اشتباه است برای اینکه دستگاه ساواک اصلاً وجود نداشت ، تنها دستگاه امنیتی ، دستگاه امنیتی ارتش بود ، رکن ۲ و شهربانی کل کشور هم یک دستگاه امنیتی خیلی کوچکی داشت که اسمش حالا یادم رفته ، تنها دستگاه امنیتی سوپل همین ها بودند و بعدها فرمانداری نظامی که تیمسار تیمور بختیار رئیس آن بود بعدها ایشان را بعنوان رئیس اداره اطلاعات و امنیت کشور انتخاب کردند و سازمان ساواک در سال ۱۹۵۷ شروع بکار کرد و بهیچوجه از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ ساواک در کار نبود و از ۵۷ بیعد دستگاه تشکیل شد . در حقیقت موقعی که من به امریکا برگشتم اوائل کار ساواک بود .

سؤال : سرتیب تیمور بختیار برای دیدن دوره به آمریکا رفت یا خیر ؟

آقای غفاری : نه خیر اگر هم به آمریکا رفت بعد از تشکیل ساواک بود ، در آن دوره تصور نمیکنم که ایشان به آمریکا دعوت هم شده باشد ، بعداً " فکر میکنم رفته بود . چون ایشان فرماندار نظامی بود و مرد قوی آن موقع بود این بود که اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر ایشانرا انتخاب کردند برای ریاست ساواک و مرحوم تیمسار پاکر و ان هم معاون ایشان شد و اوائل ساواک بود که بنده برگشتم به آمریکا .

سؤال : فرمودید این شرکتی که هنگام مراجعت به آمریکا در آن کا میگردید ، شرکتی آمریکایی بود که خدماتی برای شرکت ملی نفت ایران انجام میداد ، چه نوع خدماتی انجام میداد .

آقای غفاری : یک شرکت آمریکایی بود که منجمنست ارگانیسیشن ( Management Organization ) بود که کارهای ترانسپورت منجمنست کورپوریشن کارهای مختلف را انجام میداد و شرکت مشاوره سازمانی بود باصطلاح و برای شرکتهای مختلف خارجی هم کار میکرد برای شرکت آرا مکو کار میکرد ، برای شرکت نفت سوماترا کار میکرد ، در عربستان سعودی خیلی کار داشتند و شرکت ملی نفت با این موسسه کار میکرد و مدتی ریاست اداره اموراتاری و آموزشی آن بدست من بود بعد هم بعنوان معاونت شرکت رسیدم که در ۱۹۶۰ شرکت ملی نفت تصمیم گرفت که بنده را استخدام کند ، ضمناً نام آن آقای دکتر هم یادم آمد الان : آقای دکتر رفهاچسن که شرکت ملی نفت ایشان را استخدام کردند و فرستادند به آمریکا برای بازکردن و ریاست دفتر نمایندگی ولی بعد تصمیم گرفتند که بنده را استخدام کنند .

سؤال : در واقع هاچسن دوره زیادی در پست ریاست بود ؟ یا چند ماهی ؟

آقای غفاری : نه خیر چند ماه بیشتر نبود ، چون هاچسن از استادان سابق دبیرستان البرز بود و استاد نفت دانشکده نفت آبادان و چون با یکی دونفر از مدیران شرکت از جوانی دوست بوده این بوده که مدیران شرکت تصمیم گرفتند که این آمریکایی را بفرستند به آمریکا ولی بیش از دو ماه تصدی این کار را نداشت و بعد بمن تحویل داد .

سؤال : خیلی ممنون پس حالا رسیدیم بهمان دوره که فرمودید که برگشتید به آمریکا و دفتر را باز کردید در اواسط ۱۹۶۰ و دست بکار شدید ، حالا خواهش میکنم مطالب را بفرمائید .

آقای غفاری : در این دفتر کارهایی که ما انجام می دادیم اولاً " نمایندگی شرکت بود در تمام خدماتی که شرکت در امریکا نیاز به آن داشت ، یک مقدار کارهایمان کارهای آموزشی بود ، تهیه برنامه های کار آموزی برای کارمندان شرکت ملی نفت که به امریکا می آمدند و یکی از بهترین برنامه های شرکت نفت بود که کارمندان شرکت را از مدیران شرکت گرفته تا کارمندان جزء برای دوران آموزشی به امریکای فرستاد ، از دوره دوماه تا یکسال و دوسال می فرستادند به امریکا و ما برای آنها برنامه های کارآموزی های مختلف در شرکتها تنظیم می کردیم . گرچه در اوایل کمی مقاومت در دستگاه بود که زیاد افراد بخارج فرستاده نشوند ولی مرحوم عبدالله انتظام نظرشان براین بود که هرچه کارمند و مدیر و رئیس شرکت بیشتر بخارج برود و بیشتر بطرز کار شرکت های خارج آشنا بشود برای آینده شرکت نفت بهتر خواهد بود ، بهمین دلیل ایشان اصرار داشتند که حتی مدیران شرکت هم برای دوره کارآموزی و مطالعه به خارج بیایند و اغلبشان هم به امریکا می آمدند .

سؤال : اجازه میفرمائید ؟ این روحیه مقاومت از کجا پیدا شده بود و اینگونه مقاومت می کردند که نیایند بخارج روی اصولی بود ؟

آقای غفاری : نمیتوانم بگویم روی اصولی بود روی سنت قبلی بود و یا شاید سنت شرکت ملی نفت بود که شاید نظر این بوده که زیاد ایرانی ها به متدهای پیشرفته خارج آشنا نشوند برای اداره شرکت نفت ، اگر خاطرتان باشد در دوران قبل از ملی شدن هم یک عده خیلی خیلی کمی بعنوان دانشجو بخارج فرستاده میشدند و پس از تحصیل از انگلستان مراجعت می کردند و در همانجا تقریباً " تحت نفوذ انگلیسی ها بودند در شرکت نفت و اجازه ترقی زیادی هم به اینها داده نمیشد .

سؤال : جز چند نفر استثنائی

آقای غفاری : بله جز چند نفر استثنائی هم ترقی زیادی نداشتند مثلاً " مرحوم فاتح و مرحوم دکتر فلاح و اینها تا قبل از ملی شدن ترقی زیادی نداشتند . مرحوم دکتر فلاح رئیس امورا داری بود و یک مدتی رئیس دانشکده نفت آبادان بود . پس از ملی شدن بود که ایرانی ها توانستند جای خارجی ها را بگیرند و راه باز شد روی همان سنت و همان دلیل اصرار زیادی نبود که این مسافرت بخارج زیاد بشود . مرحوم انتظام اصرار عجیبی روی این کار داشتند و روی همین زمینه هم بدستور ایشان مرحوم امیرعباس هویدا دنبال این کار را می گرفت که بیشتر بیایند بخارج و البته قسمت آموزشی شرکت نفت هم نظرش همین بود و در جلساتی که موقع مراجعت بنده به

تهران در هیئت مدیره تشکیل شد و مخصوصاً " در جلسات خصوصی که با مرحوم انتظام داشتیم پیشنهادهای من این بود که حتی مدیران را باید بفرستید بخارج برای اینکه اینها باید بدانند که دنیای خارج چطور است ، بقدری مدیرهای ما چشم و گوش بسته هستند و خیال میکنند که دنیای ما همان دنیای کوچک دور خودشان است باین ترتیب غیرممکن است بتوانند شرکت ملی نفت را بجای برسانند که خود ایرانیها اداره کنند . مرحوم انتظام نظرشان همین بود و موافقت فرمودند و دستور دادند که برنامه های کارآموزی خارج توسعه داده بشود و از آن بعد هم توسعه پیدا کرد و چند نفر از مدیران و تعداد زیادی از روسای قسمتها و یک عده زیادی از کارمندان و مهندسیین برای کارآموزی آمدند ، در عین حال هم مرحوم انتظام دستور دادند که برنامه های بورس تحصیلی برای اینها درست بشود برای دانشجویان ایرانی در خارج که بورس به آنها بدهند و کمک هزینه دوران تحصیلی چهارساله با قرارداد که پس از اینکه دوره تحصیلشان تمام شد قرارداد داشته باشند که برای خدمت در شرکت نفت به ایران مراجعت کنند . برای اینکه خیلی مشکل بود که کسی بخارج می آید و تحصیل میکرد دوباره او را برگردانند به ایران ، در آن موقع حقوق ها پائین بود ، زندگی زیاد خوب نبود ، نظر مرحوم انتظام این بود که اگر ما تمام مخارج دانشجو را بدهیم و یک قراردادی با او امضاء کنیم که متعهد بشود بعد از تحصیل برگردد این یک سرمایه است برای شرکت نفت و این بود که در اوائل کار ما در حدود هزار تا هزار و پانصد محصل را ما اینطوری تربیت کردیم که همه هم برگشتند .

سؤال : اسم اشخاص مهمی در بین اینها هست یا اینکه بطور کلی همه تقریباً " مشمول این برنامه بوده اند .

آقای غفاری : تقریباً " تمام مهندسیین خوب شرکت نفت کسانی بودند که در امریکا تحصیل کردند و برگشتند ، قسمت اول مهندسیین شرکت نفت کسانی بودند که در انگلستان تحصیل کردند از طرف شرکت نفت ایران و انگلیس به انگلستان فرستاده شدند . دوران دوم چند نفری بودند که خودشان آمده بودند و تحصیل کرده بودند مثل آقای هوشنگ فرخان که پیش از جنگ جهانی و در دوران جوانی خودشان به امریکا آمده بودند و در دانشگاه " کلرادو اسکول اوماین " ( Colorado School of Mines ) تحصیل کرده بودند بعداً " هم که به ایران آمدند جزء مدیران شرکت نفت شدند ولی دوران بعد مهندسیین خوب و روسای قسمت خوب کسانی بودند که در امریکا تحصیل کردند و از بورسیه های شرکت بودند که برگشتند .

سؤال : آیا این برنامه ها که میفرمائید از سال ۱۹۶ تا آخر همینطور یعنی ۱۷۸ جریا شد

یا اینکه با عوض شدن مدیرعامل شرکت نفت ، طوری شد که این سیاست عوض شد؟

آقای غفاری : این برنامه در حقیقت از سال ۱۹۵۸ شروع شد . قبل از اینکه شرکت ملی نفت دفتر خودش را باز کند ، در همان شرکتی که بنده عرض کردم کار می‌کردم ، برنامه از همانجا شروع شد ، چون مرحوم انتظام علاقه داشتند که برنامه شروع بشود و این بود که از آنجا شروع شد و دو سال قبل از اینکه ، دفتر نمایندگی سی رادر نیویورک باز کنیم برنامه شروع شده بود و روسای ادارات برای کار آموزی می‌آمدند به امریکا بعد هم ادامه داشت تا آخر ، بورسهای تحصیلی یک تغییری پیدا کرد ، نظری که مرحوم انتظام داشتند این بود که تعداد بورسی که داده میشود اگر از نظر عددی کمتر باشد ولی کیفیت آن بهتر باشد ، بیشتر بنفع شرکت است . یعنی اگر ما پول بیشتری بدانجو بدهیم و قرارداد با او امضاء کنیم که بعد از چهار سال برگردد و برای ما کار کند ارزش آن برای ما بیشتر است تا اینکه پول کم بدهیم و به هزارها دانشجوی پول بدهیم این بود که در دوره مرحوم انتظام برنامه بورس تحصیلی ما خیلی بهتر بود . یک عده را ما انتخاب می کردیم در امریکا از دانشجویان درجه اول ایرانی ، خود بنده در تمام امریکا می‌گشتم و مصاحبه می کردم و سالی چهار پنجاه نفر از دانشجویان درجه یک را انتخاب می کردیم و قرارداد می بستیم که دوران سه سال یا چهار سال تحصیل را تمام کنند بسته به احتیاجات شرکت و رشته هائی که شرکت احتیاج داشت و نه هر رشته ای که آنها می خواهند و درجات آنها هم بسته به احتیاجات شرکت بود یا لیسانس یا فوق لیسانس یا دکترا آن بسته بنظر شرکت بود . قرارداد را امضاء می کردند و دوران تحصیل را تمام می کردند و تمام مخارج تحصیلی آنها داده میشد و مخارج مراجعت آنها داده میشد و کلیه هزینه برگشت خودشان و اثاثیه آنها پرداخت میشد و قراردادشان این بود که برای هر سالی که شرکت ملی نفت به آنها کمک کرده حداقل دو سال باید برای شرکت کار بکنند . این برنامه ادامه داشت تا موقعی که مرحوم انتظام از خدمت شرکت بازنشسته شد ، بعد از او این برنامه عوض شد ، نظر مرحوم دکتر اقبال برخلاف این بود ، مرحوم دکتر اقبال رئیس هیئت مدیره نفت نظرشان این بود که تعداد بیشتر باشد و احتیاج به اینکه برای شرکت کار بکنند و قرارداد به بندند نداشت . گرچه یکی از برنامه های اعلیحضرت فقید شاهنشاه آریامهر این بود که با اصطلاح ایرانیزیشن صنعت نفت ایرانی بشود و توسط ایرانی ها اداره بشود ، بهمین دلیل هم مرحوم انتظام نظرشان این بود که هرچه بیشتر و هرچه زودتر ما بتوانیم جوانان ایرانی را تربیت کنیم ، تحصیلاتشان تکمیل بشود و برگردند و با یک قراردادی برای شرکت نفت کار کنند بنفع شرکت نفت است ، برای اینکه صنعت نفت در آینده کاملاً بدست ایرانیها خواهد بود و تمام قراردادهائی هم که بسته میشد با کنسرسیوم این بود که صنعت نفت ایرانیزه

بشود و هرچه زودتر بدست ایرانیها اداره بشود . مرحوم دکتر اقبال که آمدند سرکار روی سیستم خودشان که ارضای اشخاص بیشتر با پول کمتر بود این بود که بورس‌ها را کوچک کردند ولی تعدادش زیاد بود ، برای اینکه بیشتر اشخاص را راضی بکنند که کمک بگیرند . در چند جلسه هم که من با ایشان داشتم تقاضا کردم که مقدار و میزان کمک هزینه را بیشتر بکنید و تعداد را کمتر که ما بتوانیم بیشتر کار کنیم ایشان فرمودند که احتیاجی نیست ، ما میخواهیم بعد از بیشتری کمک بدهیم اینست که مقدار کمک کم شد و تعداد زیاد شد ، در نتیجه اثری که میتوانست داشته باشد که ما بتوانیم اینها را جلب بکنیم با ایران بعد از خاتمه تحصیلات از بین رفت و آن قراردادها هم از بین رفت ، مقدار کمی میدادند و تعداد زیادی از آن بورس استفاده می کردند و بعدها هم فحش‌های زیادی ما خوردیم . بعد برنامه دومی که ما شروع کردیم برنامه استخدام ایرانی‌ها بود ، علاوه بر بررسی که میدادیم و قرارداد امضاء میکردند ، برنامه استخدام ایرانیهایی را که تحصیلشان را تمام میکردند ما می بایستی اجراء می کردیم .

سؤال : در اینجا قبل از اینکه از استخدام صحبت بفرمائید من یک سؤال دارم ، آیا شما در دفتر نیویورک یک سرپرست خاص محملین داشتید ، یا اینکه خودتان به این کارها میرسیدید ، یعنی یک کسی که دنبال این آقایان یا خانمها بود و به جزئیات همه کارهای آنها میرسید یا اینکه وارد یک چیز کلی دفتر میشد .

آقای غفاری : سیستم کار بنده اینطور بود که بهمه کار خودم می بایستی برسم یعنی بتمام کار دفتر ، و چون علاقه به دانشجویان و تحصیلات آنها داشتم و خودم هم در امریکا تحصیل کرده بودم و بخصوص در برنامه های آموزشی ، البته متصدی مخصوص داشتیم در دفتر ولی بتمام کارها خودم می رسیدم که برنامه هایشان را چطور تنظیم بشود ، بورسها چطور داده بشود و حتی همانطور که قبلا" عرض کردم مصاحبه ها را خودم انجام می دادم که استثناء و نفوذی در کار اعمال نشود و چند بار هم که کسانی تقاضای کمک کرده بودند و می بایستی کنکوری بدهند ، در مصاحبه که با آنها میشد با همان استهزاء میگفتند که ما میدانیم که انتخاب نمی شویم و شما بالاخره پسر یک وزیر یا وکیلی را انتخاب خواهید کرد . من با آنها میگفتم در مصاحبه نتیجه را خواهید دید که این برنامه نیست که پسر وزیر و وکیل و سرتیپ بشود ، شما روی تحصیلات و روی ارزش خودتان انتخاب خواهید شد یا انتخاب نخواهید شد ، و اغلبشان هم بعد دیدند که کسانی بودند پدرشان نه وزیر بودند و نه وکیل بودند و انتخاب میشدند و تحصیلاتشان را می کردند ، بعدها بورس و کمک هزینه تحصیلی یک کمی شل شد ، برای

ارضای بعضی از اشخاص بورس بیشتر داده می‌شد ولی این دلیل نیست که بگوئیم فقط به پسر وزراء و وکلای داده می‌شد. بیش از چند هزار دانشجویاً داشتیم که شاید ده درصد آنها پسران وزراء و وکلای بودند و بقیه فرزند کارمندان و کارگران شرکت بودند، یکی از برنامه های شرکت این بود که به فرزند کارمند و کارگر بورس بدهد، این چیزی نبود که فقط بخاطر پسرهای وزراء و وکلای باشد. اغلب فرزندان کارگران بودند که از نقاط مختلف ایران می‌فرستادند برای تحصیل.

سؤال: راجع به استخدام صحبت می‌فرمودید.

آقای غفاری: استخدام روی همان نظر ایرانیزاسیون صنعت نفت که اعلیحضرت فقید خیلی اصرار داشتند و مرحوم انتظام و مرحوم دکتر اقبال، که حتماً می‌بایست هر چه زودتر ایرانی‌هایی که در خارج هستند و تحصیل می‌کنند استخدام بشوند و برای جانشینی مهندسين و کارشناسان خارجی در صنعت نفت مراجعت کنند، روی این زمینه ما برنامه‌هایی داشتیم در امریکا و انگلیس دفتر شرکت نفت در انگلیس سعی می‌کرد کسانی را که در انگلستان بودند پیدا کنند و استخدام کنند ما که در امریکا بودیم سعی می‌کردیم ایرانیانی را که در امریکای شمالی در کانادا و در امریکای جنوبی بودند پیدا کنیم و استخدام کنیم و بایران برگردانیم و این کار هم با گذاردن دوبار آگهی در روزنامه مختلف امریکا، کانادا و امریکای جنوبی، کسانی را که علاقه مند به استخدام در شرکت نفت هستند برای مصاحبه در ساعت معین و در روز معین دعوت می‌کردیم، از جاهای مختلف امریکا، از نیویورک شروع می‌کردیم و یک تیمی را از نیویورک به سه، چهار شهر بزرگ امریکا راه می‌انداختیم و روزهای معینی را برای مصاحبه می‌گذاشتیم. در نیویورک، در واشنگتن، در هوستون، در شیکاگو و در لوس‌انجلس، در سانفرانسیسکو و سعی می‌کردیم شهرهایی باشد که یا صنعتی باشد و نفتی، چون ایرانیانی بودند که در صنایع مختلف و صنایع نفتی کار می‌کردند، سعی می‌کردیم آنها را جمع بکنیم می‌رفتیم در این شهرهای مختلف و یک تیم مخصوصی از تهران می‌آوردیم برای اینکه روسای ادارات را باینجا می‌آوردیم که احتیاجات خودشان را رفع بکنند و این تیم تهران و تیم خود ما در اینجا راه می‌افتادند و یک برنامه برای آنها تنظیم می‌کردیم و ظرف سه هفته در شهرهای مختلف روزهای معین و در هتل‌های معین اینها با دانشجویان ملاقات می‌کردند، از ساعت ۷ صبح تا ساعت ۸ شب و هر یک ساعت یک مرتبه یک ملاقات داشتند و مصاحبه می‌کردند و نتایج را جمع می‌کردند و بعد در آخر کار ما در نیویورک این نتایج را مطالعه می‌کردیم، انتخابات می‌شد و کسانی که برای قسمت‌های مختلف شرکت واجد شرایط بودند، معین می‌شدند.

سؤال : شما هم با اینها در این دوره ها میرفتید ؟

آقای غفاری : بله در تمام دوره ها من هم با آنها میرفتم .

سؤال : آنوقت برای کانادا و امریکای لاتین چکار میکردند ؟

آقای غفاری : در این مورد دوکار می کردیم ، اگر تعدادشان زیاد بود می رفتیم در آن منطقه اگر تعداد زیاد نبود ومثلاً در امریکای لاتین ممکن بود که ما دونفر را پیدا کنیم ، اینها را خرجشان را میدادیم ومی آمدند به امریکا ، بسته باینکه نزدیکتر بکدام شهر بودند یا در کانادا اگر تعداد زیاد بود مثلاً در مونتِـرِـال مامی گذاشتیم برای مصاحبه ، یا در کلگری می گذاشتیم برای مصاحبه ، اگر تعداد زیاد نبود هزینه مسافرتشان را می دادیم یا به نیویورک یا به لوس آنجلس یا به شیکاگو یعنی به نزدیکترین جایی که تیم مصاحبه میرفت با آنها مصاحبه می کردو تمام هزینه های مسافرت وحضور آنها داده میشد ، بعد در نیویورک تمام مصاحبه ها مرور میشد و پیشنهادهای استخدام پس از یکماه از نیویورک بدست اشخاص میرسیدو آنها یکماه وقت داشتند که تصمیم بگیرند که پیشنهاد را قبول میکنند یا نه ، اگر پیشنهاد استخدام ما را قبول می کردند یک قراردادی با آنها امضاء میشد و یک معاینه بهداشتی از آنها می شد و پس از معاینه قرارداد را امضاء می کردند و تمام هزینه مراجعت خودشان و خانواده آنها از طرف شرکت نفت داده میشد با برنامه صحیح به ایران مراجعه می کردند ، در تهران یک تیمی با اینها ملاقات می کرد ، یک هفته بخرج شرکت در هتل زندگی می کردند و کارهای اولیه آنها درست میشد در تهران و بعد به نقاط مختلف که استخدام می شدند اعزام می شدند .

سؤال : این صید متخصص که کار بسیار جالبی بود آیا نتایج خوبی بخشیدو مجموعاً راضی بودید یعنی آدمهای خوبی پیدا می کردید یا اینکه اغلب می آمدند و سؤال و جواب با آنها میشد و استخدام نمی شدند .

آقای غفاری : نه باید عرض کنم که هم سیستم ما خوب بود وهم نتیجه اش بسیار عالی بود شاید شما یادتان نباشد ، چون در این جریان نبودید ، در آن موقع چهار ، پنج سازمان مختلف ایرانی این برنامه را شروع کردند وحتى سعی کردند که دست ببنند از روی کار ما ، همیشه سعی میشد که کارها را از دیگران بگیرند ولی متأسفانه هیچ کدام از آنها آن سیستم درستی را که ما داشتیم نداشتند ، سازمان برنامه و سازمان امور اداری یک چنین دستگاهی را درست کردند و چند تیم با امریکا فرستادند ، نتیجه اش



را اگر از بنده بپرسید که بهمه وارد بودم صفر بود ، جز یک مسافرت های طولانی و یک ملاقاتها و بعد یک وعده های پوچ باین جوانها که آخر یک نارضایتی هائی تولید میکرد و استخدام زیادی هم نمیشد ، نتیجه نمیداد برنامه ما و اینهم که می گویم تعریف از شرکت نفت یا دفتر شرکت نفت و یا خود بنده نیست ، شرکت نفت روی سیستم کار میکرد و برنامه اش درست بود و نتیجه اش صد درصد خوب بود ، نمی توانم بگویم که تمام احتیاجات ما رفع میشد برای اینکه یک عده بودند که مانمی توانستیم قانعشان کنیم بیایند ایران ، حقوق ما کم بود ، یا محلی که ما می خواستیم آنها کار بکنند شاید برای آنها مناسب نبود مثلا " یک نفر بود که در دیترویت در ژنرال موتور کار میکرد و ما احتیاج داشتیم که او در تلمبه خانه ازنا کار بکند ، متخصص موتور و پمپ بود . خیلی مشکل بود کسی که در دیترویت استخدام شده به ازنا فرستاده شود گرچه تمام وسایل بود ، ولی در عین حال پیدا می کردیم و نتیجه اش خوب بود . حالا که متاسفانه همه چیز از هم پاشیده ، دورانی که شرکت نفت کار میکرد ، اگر هر کسی سفر می کرد در این نقاط مختلف کسانی بودند که همیشه از امریکا استخدام شده بودند و برگشته بودند .

سؤال : یک گریزی من میخواهم بکنم برای اینکه شما بقیه برنامه هایتان مانده که تعریف کنید ، راجع به دفتر نیویورک و این نکته اینست که شما حتی در موقع تحصیلتان یعنی از سال ۱۹۴۶ تا ۵۳ و بعدا " ایرانیان در امریکا از چه قماشی بودند و دوره ها را هم تقسیم بفرمائید ، و آنوقت عقاید سیاسی آنها چه بود ، آیا محصل بودند ، بازرگان بودند ، مقیم شده بودند ؟ اینرا بفرمائید .

آقای غفاری : تحصیلات در امریکا قبل از جنگ برای یک عده خیلی محدود بود ، شاید قبل از جنگ بیش از صد یا دویست نفر در تمام مدت در امریکا تحصیل نکردند ، در دوران جنگ عده کمی توانستند به امریکا بروند که بعدها عده از آنها وزراء ایران شدند ، از جمله آقای جمشید آموزگار ، جهانگیر آموزگار و دوستان همدوره ما ، اینها در سالهای ۴۳ و ۴۴ به امریکا آمدند . بلافاصله بعد از جنگ عده زیادی به امریکا رفتند که دوره اولش دوره ما بود یعنی ۱۹۴۶ - ۱۹۴۵ ، اینها ای می رفتند بیشتر از البت ایران بودند خانواده های تحصیل کرده ، خانواده های پولدار و سرشناس ، یک چند سال اول بعد از جنگ بیشتر آنها بودند (پایان نوار یک آ)

#### شروع نوار ۱ ب

آقای غفاری : بنده راجع به دوران بعد از جنگ صحبت می کردم که دانشجویان ایرانی به امریکا رفتند ، دوران ۴۶ - ۱۹۴۵ گروه اولی که رفتند گروه ما بود ، یک عده

پنجاه ، شصت نفری که از طریق زمینی به قاهره واسکندریه و باکشتی به امریکا رفتیم . گروهی که اول به امریکا رفتند همانطور که عرض کردم بیشتر از خانواده‌های سرشناس و پولدار و تحصیلکرده ، آنها بودند و محیط دانشجویی ما یک ذره بهتر بود . بطوریکه میدانید هر جوانی در دوران جوانی یک حس تند روی دارد و یک کمی رادیکال است ، بعدها وقتی که سن و فهم بالاتر می‌رود یک کمی پخته تر می‌شود ، در محیط های دانشجویی همیشه این وضع هست ، ولی در آن دوران فعالیت‌های رادیکال چپی بین ما نبود ، اصلاً نبود ، در تمام دانشگاهها که تعداد زیادی هم دانشجوی در آنجا بودند ، نبود و اگر هم بود بندرت یکی دو نفر بود . احساسات ناسیونالیسم خیلی قوی بود .

سؤال : یعنی تجدد طلبی و تغییر طلبی .

آقای غفاری : بله تجدد طلبی و تغییر طلبی و استقلال طلبی به آن صورت که در دوران ۱۹۵۰ و ۵۱ و ۵۲ شروع شد ، آزادی از نوع انگلستان و آن صحبت‌ها و طرفدار مرحوم دکتر مصدق هم تقریباً همه بودند ، ملی شدن نفت ، بعدها از ۱۹۵۲ و ۵۳ و ۵۴ به بعد گروه‌های چپی در امریکا بیشتر شدند . در سال ۱۹۵۰ یا شاید یکسال قبلاً سازمانی بنام انجمن ایرانی دوستداران خاورمیانه بنام امریکن فرنڈز آو دمیدل ایست ( American Friends Of the Midle East ) تشکیل شده بود که در خاورمیانه دفاتری داشت و در ایران هم چند دفتر داشتند و بعدها ما فهمیدیم که این سازمان ارتباطی با سازمان سی . آی . ای امریکا داشت و این یکی از سازمانهای فرانست ارگانیزیشن بوده ، چون یک لیستی درآمد و اینهم یکی از آنها بود ولی این سازمان در ایران و خاورمیانه فعالیت زیاد فرهنگی میکرد و یک تسهیلاتی درست می کرد برای دانشجویانی که برای تحصیل می خواستند به امریکا بیایند ، کمک می کرد ، برنامه ریزی می کرد ، اجازه ورود بدانگاه برایشان می گرفت ، اینها در هردانشگاهی هم در آن موقع یک انجمن های کوچک ایرانی بود یا انجمن دانشجویان خارجی داشتیم یا انجمن ایرانی داشتیم که در هر دانشگاهی برای خودش رئیس و معاون انتخاب می کردند و اتفاقاً در دانشگاه خود من که تحصیل می کردم یک سی ، چهل نفری از ایرانیان بودند ، در یک دوران خود من رئیس بودم و در یکسال هم آقای اردشیر زاهدی که از دوستان نزدیک خود بنده هستند ، ایشان رئیس انجمن ایرانیان آن دانشگاه بودند و اتفاقاً اردشیر از جوانی هم در کارهای سیاسی فعال بود در کارهای سیاسی و اجتماعی .

سؤال : شما در کدام دانشگاه بودید ؟

آقای غفاری : در دانشگاه یوتا ، در سال ۱۹۵۰ یک امریکائی که عضو انجمن ایرانی دوستداران امریکائی خاورمیانه بود یک سفری به دانشگاههای مختلف کرد و با ماها یعنی با سازمانهای دانشجویی کوچکی که در دانشگاهها داشتیم مصاحبه هائی کرد که بیائید جمع بشوید و یک اجتماع بزرگی درست کنید که در سال ۱۹۵۰ جلسه اول آن در شیکاگو تشکیل شد و ازهر دانشگاهی که یک سازمان ایرانی داشت یک نماینده فرستادند به شیکاگو که بنده در سال ۱۹۵۰ هم از طرف آن سازمان دانشجویی خودمان در امریکا بعنوان نماینده رفتم بآن اجتماع در شیکاگو که بیشتر بحث این بود که چگونه با هم جمع بشوند و چگونه بهم کمک کنند که یک سازمان بزرگ دانشجویی تشکیل بشود که همکاری بکنند و در آینده در ایران باهم همکاری بکنند و این هر سال بعد از آن هم جلسات در شهرهای مختلف امریکا تشکیل میشد .

سؤال : خاطرتان هست که در شیکاگو چه کسی با اصطلاح سرجنیان کل بود در آنجا ؟

آقای غفاری : سرجنیان کل فرد معینی نبود ، کسی که شروع این کار را کرد که با همه ما هم تماس گرفت و برنامه را درست کرد از طرف انجمن ایرانی دوستداران خاور میانه شخصی بود امریکائی که حالا فوت کرده و سالها هم در ایران بود بنام چارلز که باز اسمش یادم رفته است و یکی دونه دیگر در شیکاگو این برنامه را تنظیم می کردند ، در آنجا کسانی که ما باهم بودیم و ازهر دانشگاهی بودند و بعداً هم همه وزراء و روساء سازمانهای ایرانی را تشکیل می دادند خاطر م هست مثلاً آقایان فرمانفرماها بودند ، غنی بود ، اسمها حالا یادم رفته ولی همه کسانی بودند که بعدها برگشتند در ایران و کار کردند و صاحب مقام های مهم شدند و بهترین دانشجویان ایرانی هم در امریکا همین عده بودند . بعد از آنهم هر سال در یک شهری این اجتماع جمع میشد ، یکسال در ونور بود یکسال در جای دیگر . بعد وقتی که من تحصیلاتم تمام شد و رفتم به ایران و برگشتم در سال ۵۸ و ۵۹ در آن موقع بود که فعالیتهای سیاسی بین دانشجویان خیلی بیشتر شده بود و دو گروه : یکی گروه صدقی و یک گروه چپ نفوذ زیادی پیدا کرده بودند در این سازمانها که در اجتماعات اغلب زد و خورد وجود داشت ، مخالفت بود ، خاطر م می آید که در سال ۱۹۵۹ که من در آن شرکت کار می کردم و چون کارهای آموزشی و تربیتی را انجام می دادیم برای استخدام ایرانی ها ، فکر کردیم یکی از بهترین جاها اینست که من در اینجا دارم که بروم با اینها مصاحبه بکنم و بگویم که احتیاجات ما همه هست و در شهرسن لوئی در ایالت میسوری ، در یک جلسه شرکت کردم که جلسات هم چهار ، پنج روز طول می کشید ، کمیته های مختلف تشکیل می دادند و مذاکرات می کردند ، در آنجا من اولین شروع فعالیتهای سیاسی دانشجویان را دیدم .

سؤال : چه سالی بود ؟

آقای غفاری : سال ۱۹۵۸ یا ۵۹ ، در آن موقع سفیر ما آقای امینی بودند در واشنگتن ، سال بعد همین برنامه فکر میکنم در فیلادلفیا گذاشته شد که بازم هم آنجا رفتم

سؤال : شما بعنوان دانشجو که نمیرفتید ؟

آقای غفاری : نه خیر بعنوان اینکسه تماس بگیریم با دانشجویان بمنظور استخدام و با آنها مذاکره بکنیم و بگوئیم که ما احتیاج به استخدام داریم و اینگونه مطالب در آنجا بود که فعالیتها را من خیلی بیشتر دیدم ، دوهیئت و دودستگی ها و جبهه مصدق و جبهه چپ ، آن موقع سفیر جناب اردلان بود فکر میکنم ، در یکی از جلسات که صحبت می کردم جناب اردلان سفیر بودند و با دانشجویان صحبت کردند .

سؤال : پس نوعی بود که سفیر هم می آمد ؟

آقای غفاری : بله سفیر هم می آمد . این سالهای آخر سفراء می آمدند ولسی در اوائل نه ، سفراء می آمدند و نطق می کردند .

سؤال : البته بعد در آخر آخر در کنفدراسیون که نمی آمدند ؟

آقای غفاری : نه خیر . این ادامه داشت تا سال ۱۹۶۰ در سال ۶۰ آقای اردشیرزاده شدند سفیر ایران در واشنگتن . ایشان که سفیر شدند فعالیتها و مخالفتها بیشتر شد در جلسه سالیانه که در میشیگان در شهر امپیسولنتی در ایالت میشیگان بود ، آقای زاهدی هم شرکت کردند و خود آقای زاهدی هم تحصیل کرده امریکا بود و رفتارش هم با دانشجویان عین یک همکلاس بود . نظوری رفتار میکردند ، من خودم در آن جلسه نبودم ولی شنیدم در آن جلسه گروه مخالف هتاک و بی احترامی زیادی کردند نسبت به سفیر و از آنجا فعالیت های مخالف شروع شد یعنی بیشتر شد ، چون در سالهای ۵۸ و ۵۹ هم بود و من خودم شاهدش بودم ، در دوره آقای امینی و در دوره آقای اردلان ، ولی در دوره آقای زاهدی بیشتر رو آمد ، حتی در جلساتی که در واشنگتن بودند همین صادق قطب زاده ، در یک مهمانی در سفارت ظرف قهوه را از یک طرف سالن پرت میکند بطرف آقای زاهدی که از بغل صورت والا حضرت شاهدخت شهنشاه از رد میشود و خوشبختانه بایشان نمیخورد و به چند نفر از کارمندان سفارت میخورد و این

رجالہ بازیہارا ہم قطب زادہ درآن موقع داشتہ وکسانی کہ سردستہ آن دوران بودند یکی ہمین صادق قطب زادہ بود کہ خیلی معروف بود آن موقع و یکی شاہین فاطمی بود کہ الان در پاریس است و درجہہ نجات کار میکند ، اینہا از فعالین سرسخت ضد رژیم وچپ و طرفدار مصدق بودند وجلسات مختلفی ہم ہمیشہ درجاہای مختلف داشتند یکبار ہم گرفتاری بزرگی برای من تولید کردند چون برای ہمان کاراستخدام کہ ما می کردیم آگہی می گذاشتیم درروزنامہ ہا ، تنہا روزنامہء ہم کہ در امریکا برای ایرانیا بود روزنامہ دانشجویان ایرانی بود کہ ما درآن آگہی گذاشتیم برای استخدام و دادن بورس بدانجویان ، بعد اینرا بما بستند کہ رئیس شرکت نفت در امریکا با مخالفین است . اتفاقاً " درآن سال ریاست انجمن دانشجویان ایرانی بدست مخالفین افتادہ بودواین روزنامہ ہم بدست آنها افتادہ بود وبرای ما تولید اشکال شد کہ چرا رئیس یا نمایندہ شرکت نفت در اینجا با مخالفین همکاری میکنند کہ یک جریانی پیدا شدہ بود کہ با سیاست رفعش کردیم . این فعالیتہا دانشجویی ادامہ داشت وحتی در میان بورسیہ های خود ما ہم اغلب پیدامی شدند ولی نہایت سعی من این بود کہ طوری نشود کہ دانشجویان ما اگر انحرافی بطرف چپ و یا بطرف مخالف پیدا میکنند ، زیاد سروصدا بلند بشود کہ تولید اشکال بشود . در دومورد اشکال زیادی برای ما پیدا شد کہ دونفر از دانشجویان مسادر دانشگاه برکلی در کالیفرنیا و برکلی ہم مرکز دانشجویان مخالف بود ، نہ تنہا مرکز دانشجویان ایرانی ، بلکہ ہر مخالفی ہر سازمان دنیائی بود در برکلی بودو این در برکلی شناختہ شدہ بود ، مرکز رادیکالہا بود و اغلب دانشجویان ایرانی کہ آنجا بودند جزء دستگاہہای مخالف بودند کہ یکی دونفرشان ہمین ہا هستند کہ حالا یکی از آنها وزیر جنگ شد بعداز انقلاب ، در دورہ بازرگان ، دوبرادر بودند کہ یکی در جہہ کشتہ شد و یکی از آنها وزیر جنگ شد کہ حالا اسم آنها یادم نیست ، اینہا از دانشجویان ایرانی بودند در برکلی ، بعدہا از برکلی رفتند بہ لبنان و در سازمان امل تعلیمات کردند . دونفر از دانشجویان خود ما ہم معلوم شد کہ در این دستہ ہا هستند کہ من ناچار شدم یک سفری بہ کالیفرنیا بکنم و در برکلی با اینہا مذاکرہ بکنم . سرکنسول گزارشہائی دادہ بود بتهران ومشکلانی درتهران برای ما درست کردہ بود و ما یک طوری سعی کردیم کہ اینہارا از آن مشکل کارشان را دربیاوریم و یک طوری کارشانرا درست بکنیم ، قول دادہ بودند کہ تحصیلات خودشان را ادامہ بدهند . برای اطلاعتان ومخصوصاً " برای ضبط باید بگویم کہ یکی از کسانی کہ بورسیہ ما بود آقای شہریار روحانی است کہ معروف حضورتان هست . شہریار روحانی کہ دختر دکتر ابراہیم یزدی را گرفت و بعدہا بعداز جریان تغییر رژیم ایشان بلافاصلہ رفت بہ واشنگتن و سفارت را بعنوان نمایندہ امام تحویل

گرفت و خودش را سفیرخواند . آقای شهریار روحانی که پدرشان هم یکی از مهندسیـــن مقاطعه کار پولدار تهران بود با اعمال نفوذ توسط دو ، سه نفر در تهران تقاضای کمک هزینه تحصیلی کرد و بما نوشتند که ایشان تقاضای کمک هزینه تحصیلی کردند ، یکی از کارهایی که ما میکردیم موقعی که کمک هزینه تحصیلی می دادیم این بود که از کنسولگریها می پرسیدیم که سابقه این دانشجو چه هست آیا در دستگاه مخالف هست یا نه ، اگر در دستگاه مخالف بود مسلما ، کمک نمی دادیم . یعنی اگر فعال بود ، اگر فعال نبود ، خیلی مهم نبود ، ما از سرکنسولگری ایران در سانفرانسیسکو سوءال کردیم که دانشجویی بنام شهریار روحانی تقاضای کمک هزینه تحصیلی کرده ، آیا شما صلاحیتش را تصدیق میکنید یا نه ؟ نامه از کنسولگری آمد که ما اطلاع داریم که ایشان در سازمان دانشجویان ایرانی در برکلی هستند و فعالیت زیادی هم دارند جزء مخالفین ولی ما توصیه میکنیم که کمک هزینه را بدهید . این در پرونده وجود دارد و این یک علامت سوءال بزرگی است در مقابل ایشان و این کمک هزینه تحصیلی را ما با و دادیم و وقتیکه دورانش تمام شد چون مجددا " نامه نوشته بود که به یکسال تمدید احتیاج دارد و با این تقاضا موافقت شد و یکسال بیشتر کمک هزینه تحصیلی به ایشان داده شد و ایشان تحصیلاتشان را در برکلی تمام کردند و بعد هم رفتند به جای دیگر تحصیل کردند و برگشتند و بعدا ، آن جنجالی که در سفارت راه انداختند .

سوءال : کدام جنجال؟

آقای غفاری : همان جنجال که پس از تغییر رژیم ایشان سفارت را اشغال کرد .

سوءال : آن کنسولگری بعد از اینکه این توصیه را بشما کرد اما سیاستش جلب این آقای روحانی بود یا اینکه احیانا " می خواستند کمکی بکنند به یکنفر که میدانستند خائن است .

آقای غفاری : نه خیر سیاست جلب نبود و بنده فکر نمیکنم که به کسی که خائن باشد میخواستند کمک بکنند ، فکر میکنم ایشان ارتباطی با خودکنسولگری داشتند .

سوءال : یعنی اخباری را بآنها میدادند .

آقای غفاری : برای اینکه همانطور که نامه آمد شفاهی هم که ما سوءال کردیم متصدیان کنسولگری گفتند همانطور که ما گفتیم قبول کنید و ما گفتیم و تهران قبول

کرد و ایشان بورس خودش را گرفت. بعدها برای من چیز بود که این آقا چطور ، کنسولگری با آن فعالیتهایی که او داشته ، موافقت کرده که بدهند و بعد هم حالا ایشان دو دوزه بازی میکرده اینرا تاریخ نشان خواهد داد.

سؤال : فرمودید که این شخص دختر ابراهیم یزدی را گرفته بود ، ابراهیم یزدی دختر باین بزرگی داشته از همان زن امریکائی اش .

آقای غفاری : ابراهیم یزدی که زن امریکائی ندارد ، خانمش ایرانی است ، آنکسی که بعدها سفیر ایران شد در واشینگتن زن امریکائی داشت . این فعالیتها دامه داشت و مخالفتها همانطور که عرض کردم بین دانشجویان ما دیده میشد ولی خیلی کم بیشتر یک گروه معینی بودند و از منابع معینی که روشن نبود کی هستند ، کمک به آنها میشد و در اغلب دانشگاههای امریکا یا فعالیت چپی داشتند و یا مخالف بودند. گروه رادیکال اسلامی اصلاً در امریکا شناخته شده نبود ، در بین دانشجویان ، جز در آن سال آخر که این گروه شناخته شدند قبلاً شناخته نشده بودند ، بیشتر گروه چپی بودند یا کمونیست بودند و یا چپی ، حتی گروه مجاهد و فدائی هم تا آن دو سال آخر باین اسم شناخته شده نبودند . یک عده بیشتر و بیشتری ناسیونالیستها بودند و طرفدار مصدق ، یک عده چپی ، در یکی دو سال آخر بود که اینها روی کار آمدند بعنوان مجاهد و فدائی ما اسمشان را شنیدیم ، باز هم گروه اسلامی خیلی کم بودند ، حتی گروهی که ابراهیم یزدی در هیوستون تشکیل داده بود یک عده خیلی کمی بود .

سؤال : آن وزیری که گفتید اسمش یادم آمد مثل اینکه شادان یا شیدان بود یک چنین چیزی .

آقای غفاری : نه خیر ، دوبرادر بودند که یکی از آنها کشته شد و کارهای امنیتی را انجام میدادند و یکی از آنها کشته شد ، هنوز هم یکی از آنها هست .

سؤال : حالا باز هم شما راجع به آن دفتر و دوره سرپرستی خودتان صحبت کنید تا اینکه بعداً برسیم به دقایق آخر یعنی علائمی که در نیویورک برای شما محسوس بود از تغییرات گوناگونی که در ایران مثلاً از نظر اقتصادی اتفاق می افتاد و آن تورم یعنی آن مسئله نفت ۱۹۷۳ و عدم توفیق آن برنامه اقتصادی که اعلیحضرت مطرح کرده بودند و بعد یک دوره عقب نشینی که اینها را هم بعداً می فرمائید .

آقای غفاری : کارهای دیگری که ما در نیویورک انجام می دادیم یکی کارهای خرید

شرکت نفت بود و کارهای روابط با شرکت های نفتی امریکائی که با ما سروکار داشتند یکی دوسه سال آخر از موقعی که اعلیحضرت تصمیم گرفتند که قرارداد کنسرسیوم عوض بشود و بیشتر کار دست ایرانی ها باشد و شرکت نفت باشد که چندین بار مذاکرات مختلفی شد در ایران و تیم های امریکائی و انگلیسی کنسرسیوم با ایران رفتند و قرارداد امضاء نمیشد. از آن یکی دوسال آخر یک حالت تنش و یک حالت گرفت وگیری بین شرکتهای نفتی و شرکت ملی نفت و نه تنها با شرکت نفت بلکمداد دولت پیش آمد ، چون شرکت ملی نفت عامل بود و کار مربوط بدولت بود ، دید خود بنده در سفرهای آخری که بتهران میرفتم برای اینکه خیلی مذاکره بود برای مشارکت شرکت ملی نفت با شرکتهای امریکائی ؛ چند شرکت امریکائی بودند که می خواستند با شرکت ملی نفت شریک بشوند برای ساختن پالایشگاه در ایران یا برای مشارکت شرکت ملی نفت در امریکا که ما در امریکا با یک شرکت امریکائی یک پالایشگاه بسازیم یا در ایران پالایشگاه بسازیم و فرآورده را بیاوریم برای توزیع در امریکا ، من که در دو ، سه سال اخیر بتهران سفر می کردم و برمیگشتم تمام این فعالیتها به نتیجه نرسید آخر ، نزدیک به نتیجه میرسید ولی در یک مرحله یک سنگی می افتاد و قرارداد امضاء نمیشد ، یکی دوتا قراردادهای خوب هم بود با شرکت مثلاً " امریکائی شل ؛ شرکت شل حاضر شده بود که با ما شریک بشود و یک پالایشگاه بزرگی در بوشهر و یا بندرعباس بسازد و تمام فرآورده را بیاورد به قسمت شرق امریکا بعد شریک بشود با ما در توزیع و پخش آن فرآورده در شرق امریکا یعنی دستگاه توزیع مال شل با ما شریک بشود ، نصف و نصف و بنام شرکت ملی نفت ایران در شرق امریکا بفروش برسد . مذاکرات هم خیلی خوب بود و دو طرف هم نزدیک شده بودند از لحاظ اقتصادی و از لحاظ مالی ، ناگهان سنگ بزرگی افتاد و این برنامه بهم خورد ، دو ، سه تا از این برنامه ها بهم خورد ، حالا دلیلش چه بود ، این برای ما روشن نیست ، درایین سفرها که میرفتم بتهران و برمی گشتم حالت عجیبی را درتهران می دیدم ، یک نوع حالت عصیانی بین مردم می دیدم یعنی همانطور که قبلاً" هم عرض کردم که در اول جوانی فکر میکردم که فقط در ایران این فساد ها هست و بعد فهمیدیم که همه جای دنیا هست ، این هنوز ادامه داشت سالهای اخیر هم که من میرفتم تهران اگر خاطرتان باشد ، همه اعتراض داشتند ، حتی کسانی که خودشان از رژیم نفع می بردند و بهره می برند همه حمله می کردند ، همه فحش می دادند ، همه بدمیگفتند یک عصیانی در بین مردم تولید شده بود از نظر کسانی که از خارج می آمدند و کسی که در داخل بودند نمیدانم کسی این حس را میکرد یا نه ولی برای کسی که از خارج می آمد ، پس از یکسال یا پس از شش ماه کاملاً" روشن بود که این حس عصیان از کارگر تا کارمند تا رئیس اداره تا وزیر تا بازرگان تا رئیس صنعت در همه دیده میشد ، نتیجه اش را هم آخر دیدیم که چه انفجاری تولید کرد .



سؤال : نارضائی !

آقای غفاری : نارضائی که حالا دلایلش رابعدها تاریخ روشن خواهد کرد که چه بوده ، کسی که میلیونها دلار درآمد داشته ناراضی بوده ، کارگری هم که همه آوانسپارا با و داده بودند ناراضی بود . وزراء و وکلای هم همه ناراضی بودند . نتیجتاً اثر این را شما در خارج میدیدید ماها که با امریکائی ها در تماس بودیم اثر اینرا می دیدیم ، اینهارا هم می گذاشتند دائم روی این پایه ها که رژیم نمیتواند مردم را راضی نگهدارد . آمال و آرزوهای مردم را نمیتواند برآورده کند ، و ما هم تعجب می کردیم که امریکائی که خودش گرفتاری خودش را دارد ، چرا نسبت به ما دائماً اظهار علاقه میکند و اظهار نگرانی میکند و کاسه از آتش گرمتر میشود ، فعالیت های اقتصادی و سازندگی که در ایران میشد ، دائماً " می دیدیم که امریکائی ها بیک صورت مخالفت و دلسوزی که شما دارید تند میروید که برای آینده ایران خوب نیست .

سؤال : این مطلب که شما گفتید خیلی مهم است آیا شما قبل از انقلاب شنیده بودید که امریکائی ها بشما گفته بودند که شما دارید تند می روید .

آقای غفاری : یک کنفرانسی در دو ، سه سال قبل از انقلاب در تخت جمشید تشکیل شد که تمام اقتصاد دانان امریکا و دنیا هم آنجا بودند ، هم از خود ما وهم از خارج ، چند نفر از امریکائی ها که من خیلی با آنها نزدیک بودم که یکی از آنها شخصی بنام والتر لیبی که اقتصاد دان نفت امریکا است و خیلی هم معروف است هم در ایران و هم در تمام دنیا این و چند نفر دیگر از روسای صنعتی که رفته بودند به ایران وقتیکه بر میگشتند ، در مهمانی هائی که باهم بودیم یک چیز با اصطلاح مثل متحدالمالی شده بود که وقتیکه صحبت می کردیم که ما در آنجا مذاکره کردیم و بحث کردیم ، حتی ایرانی ها هم با ما هم عقیده بودند که ایران دارد تندروی میکند در پیشرفتهای اقتصادی خودش و این کارهائی که شما می کنید اشتباه است و بضررتان تمام خواهد شد و الفرا استراکچر شما درست نیست برای این پیشرفت سریع ، اینهارا میگفتند .

سؤال : تندروی اقتصادی ؟

آقای غفاری : بله ، علاوه بر آن ، مطلبی که برای من یک کمی غامض بود ، دوستانی که من در سنای امریکا داشتم گاهی اوقات صحبت می کردیم ، برای من خیلی غامض بود که با وجود اینکه امریکا اسلحه بما میفروخت و فروش اسلحه با ایران و گرفتن پول در مقابل یک کمک بزرگی با امریکا بود . در آن موقع که امریکا تعادل فاریسن

اگسچینرش خیلی بد بود و احتیاج به پول بیشتری داشت که ممالک خارجی از آن بخرند، اینهمه خرجی که ایران می کرد و از اینها اسلحه و مهمات میخرید آنوقت من می دیدم که وقتیکه ما صحبت می کردیم میگفتند شما چرا اینقدر این چیزها را میخرید . و یکی دونفر از دوستان من که یکنفرشان سناتور یهودی بود در امریکا ، او این دلسوزی را می کرد که چرا شما اینرا میخرید و چرا شما آنرا میخرید ، چرا شما این خرج را برای کارهای دفاعی میکنید ، در صورتیکه خودش در کمیسیون خارجی سنای امریکا بود و یکی از با نفوذ ترین اشخاص بود که باید علاقه اش این باشد که این خرج بشود و این درآمد برای امریکا باشد ولی این اظهار دلسوزی را دائما میکردند و اینهم برای من یک چیز غامضی بود بخصوص که یک سناتور یهودی امریکائی اینطور دلسوزی بکند ، حالا بعدا یا دلیلش دلسوزی اصلی برای اسرائیل بود که این دلسوزی را می کرد که ایران آنقدر قوی نشود ، که یکروز در مقابل امریکا و اسرائیل سربلند کند ، اینها باهم ارتباط داشت ، اینها را هم ما می شنیدیم .

سؤال : ولی این را هم من بگویم ، هر چند دارم وارد خاطرات شما میشوم ولی در ضمن این هم بود که اگر ایران از نظر نظامی قوی میشد تنها کمکی بود که به اسرائیل میشد اگر سیاست ضد عرب داشت ، ولی چون نمیدانستند که چه سیاستی خواهد داشت این مشکل تصور می شد .

آقای غفاری : سیاست اسرائیل همیشه خیلی لانگ رینج تر از آنی است که ما میدانیم حالا هم دیده میشود ، برای آنکه همیشه فکر می کردند که اگر در ایران رژیم عوض شود این چیزها دستکی می افتد .

سؤال : اینها را حس می کردند که ممکن است بدست کس دیگری بیفتد .

آقای غفاری : اینها بطور قطع بدانید که تمام این پیش بینی ها را کرده بودند برای وهله آخر هم روشن شد که تنها کسی که اطلاعات کامل راجع به این تغییرات در ایران داشت اینتلیجنس اسرائیل بود و جاهای دیگر نداشتند .

سؤال : حالا داریم وارد سیاست می شویم ولی بدهم نیست بدانیم که اگر اینها میدانستند اسرائیل است چرا بدوستان امریکائی خودشان نمی گفتند ، یعنی نمیگفتند که اینجا خطر این هست که اینجا یک مرتبه از دست ما برود و بیفتد در دست یک کس دیگر ، برای اینکه ظاهرا " مثل اینکه امریکائی ها نمیدانستند .

آقای غفاری : ظاهرا " مثل اینکه تا آن حد نمیدانستند ولی باز هم برمیگردیم

به اینکه اسرائیل در درجه اول اسرائیل است و نه آمریکا ، در درجه اول آمریکا اسرائیل است و آمریکا ساپورت است برای اسرائیل ، مثل اینکه آنها در برنامه هایشان اول خودشان هستند .

سؤال : صحبت کلی این بود که احساس محیط اقتصادی یا حتی در سنای آمریکا این بود که ایران هم از نظر اقتصادی وهم از طریق خرید اسلحه تندروی میکند و بنظر من و حس من این بود که از این تندروی ایران و پیشرفت سریع ایران یک حالت و احساس نگرانی در اینها تولید شده بود و این را آدم میدید ، احساس نگرانی ، حتی شرکت های نفتی آمریکائی و برگردم به ۱۹۷۳ و ۷۴ که در یکی از این سالها یکی از برنامه های اعلیحضرت این بود یعنی در ۱۹۷۴ فکر میکنم که ضمن مذاکراتی که اعلیحضرت دستور داده بودند شرکت نفت و دولت با کنسرسیوم بکند برای تغییر قرار بین کنسرسیوم و دولت ایران بود زیرا کنسرسیوم بآن طرز از بین رفته بود یک قرارداد عوض شده بود و میخواستند قرارداد بعدی را هم عوض بکنند . در ۷۴ اعلیحضرت یک نطقی میکنند که این نطق حالا در روزنامه ها هست و نسخه از آنرا من در روزنامه هوایی کیهان دارم که آن موقع فرستاده بودند به آمریکا ، در این نطق اعلیحضرت میفرمایند که دولت ایران باید در ظرف پنجسال آینده طوری برنامه ریزی بکند که تمام صنعت بدست ایران اداره بشود و فروش و خرید همه چیزها در دست ایران باشد و یک هشدار به شرکت های نفتی دادند که باید بیاید و قراردادها را با ما عوض بکنید و الا در پنجسال آینده ما بکلی قرارداد را فسخ خواهیم کرد و خودمان همه را اداره خواهیم کرد .

سؤال : فسخ قراردادها تاریخ داشت ؟

آقای غفاری : تاریخ ، که قرارداد چند دفعه عوض شده بود ، یک قراردادی که داشتند قرارداد خرید بود بنام قرارداد خرید و فروش نفت با شرکت عامل و اینرامی بایستی تجدید بکنند و شرکت های عامل حاضر نشده بودند که تجدید بکنند و نظریات ایران را بگنجانند و پافشاری میکردند که اینکار نشود و در نتیجه اعلیحضرت آن نطق را می کنند در ۷۴ و میگویند که بدولت دستور داده ام که ظرف پنجسال تمام این چیزها را خود شرکت نفت و دولت اداره بکند و کاملاً دست خارجی قطع بشود . اگر شما آن شماره روزنامه کیهان را پیدا بکنید یک صفحه اول نطق اعلیحضرت است و صفحه بعدش عکس العملی است که این نطق در لندن تولید کرده در بین شرکت های بی پی و دولت انگلستان و شرکت شل و عکس العمل و جواب این بوده که دولت ایران دارد زیاده روی میکند و این هشدار را ما قبول نداریم و تقریباً " نشان میدهد که ما خودمان

داریم هشدار می دهیم بدولت ایران که مواظب باشد که این حرف که " پنج سال دیگر خودمان این کار را میکنیم " یعنی چه ؟ حتی گمان میکنم که یکی از نماینده های مجلس انگلستان هم یک چنین حرفی رازده ، نسخه این را من دارم و اگر بخواهید من میتوانم برایتان بفرستم ، دیدن این خیلی انترسان است . زیرا در ۷۴ وقتی نگاه میکنید این هشدار که اعلیحضرت دارند و عکس العملی که آنها نشان دادند و ۱۹۷۹ یعنی ۵ سال بعد اتفاقاتی افتاد که همه چیز از هم پاشید ، این یک چیزی است .

سؤال : عکس العمل را فقط شرکتها انگلیسی نشان میدادند ، شرکتهای امریکائی نبودند ؟

آقای غفاری : در آنجا شرکت های انگلیسی و دولت انگلیس را میگوید ، توی آن شماره کیهان حالا عکس العمل های دیگر هم بوده و جاهای دیگر هم بوده . این مذاکرات ادامه پیدا کرد و هر موقع هم که با هم جمع میشدند بجائی نمیرسید ، نیمه کاره جلسات ختم میشد و بهیچ جا نمیرسید . ۱۹۷۸ یا اواخر ۷۷ که شرکت عامل اصرار داشتند که آن قرارداد چیز بشود و اعلیحضرت هم اصرار داشتند که قرارداد طبق آنچه که ما میخواهیم باید امضاء بشود و الا امضاء نمیکنم ، در آن موقع که نمایندگان آنها در تهران بودند ، درست اوائل شروع این سروصداها بود .

سؤال : یعنی قبل از وقایع قم و تبریز ؟

آقای غفاری : در همان حدودها

سؤال : در سال ۱۹۷۷ و ۷۸ برای اینکه در قم در ژانویه ۷۸ و در تبریز در فوریه آن وقایع اتفاق افتاد .

آقای غفاری : در همان حدودها حالا شاید بین وقایع تابستان بود ، این درست یادم نیست که دوتا از شرکتهای نفتی با من صحبت کردند با یک حالت اضطرابی که دولت ایران این فشارهایی را که می آورد و امضاء نمیکند قرارداد را داریم دوستانه بشما میگوئیم ، دونفر از دوستان امریکائی بنده در شرکت های نفتی که از معاونین آن شرکتها بودند ، میگفتند دوستانه میگوئیم که این نتیجه خوبی برای ایران نخواهد داشت . عین جمله تقریبا " اینست نه ؛ که اخطار میکنم ولی دوستانه می گویم که مطلع باشی که این فشارها نتیجه خوبی نخواهد داشت و ممکن است برای ایران

مشکل تولید کند و ضرر داشته باشد، تقریباً "حملاتش این بود". گزارش این را به تهران دادم و عین این چیزی را که بمن گفته بودند یعنی این هشدار را به تهران دادم که یک چنین هشداری بمن داده شده است، معاونین دو شرکت نفتی که با ایران سروکار دارند یک چنین هشداری بمن داده اند حالا نتیجه اش چه هست این را نمیدانم و برای اطلاع این را گزارش میکنم و آن هشدار من را بتهران هیچ اطلاع ندارم که مآما یا لاتر رسیده شد یا نه؟ نمیدانم. چند ماه بعد عکس العملها شروع شد که دولت از هم پاشید که در اوائل ۷۹ بود که اعلیحضرت رفتند، اینها چیزهایی است که آدم در این چند سال اخیر میدید و مخصوصاً "این هشدار آخری که در همان سال ۷۸ بمن دادند و بعد هم در مصاحبه که اعلیحضرت موقعیکه در پاناما بودند بادیوید فراست کرده بودند گفته بودند که در همان سالهای آخری من از دو شرکت انگلیسی، نگفتند شرکت انگلیسی ولی معلوم شد شرکتهای بی پی و شل بوده که هشدار بایشان داده بودند، اینها را که آدم پهلوی هم میگذارد نتایج می گیرد.

سؤال : اولاً اسم آن شخص که در برکلی تحصیل میکرد و بعد وزیر دفاع شد یادم آمد و کشته شد، اسمش مصطفی چمران بود

آقای غفاری : بله دوبرادر بودند، برادران چمران که هر دو در برکلی بودند و بعد رفتند به لبنان و بعد هم آمدند بایران و بکنفر آنها کشته شد و یکی از آنها وزیر جنگ شد و یکی رئیس سازمان امنیت یا یک چنین دستگاهی بود که یکی از آنها کشته شد و دیگری هنوز هست.

سؤال : آنوقت شما در تماسهایی که میگرفتید با شرکت ملی نفت در تهران بود یا با مقامات دیگری هم در تهران تماس داشتید، فرض بفرمائید که دفتر مخصوص یا نخست وزیر یا دستگاههای دیگر.

آقای غفاری : تماس اداری من مستقیماً با شرکت ملی نفت بود، برای اینکه ما که در نیویورک بودیم و دفتری که در لندن بود ما بعنوان قائم مقام رئیس هیئت مدیره پست اداری داشتیم در خارج و تماس مستقیم با رئیس هیئت مدیره و سازمانهای مختلف و مدیران شرکت بسته بنوع کاری که داشتیم مستقیم با آنها در تماس بودیم و اگر با سازمانهای دیگر هم کار داشتیم از طریق شرکت انجام میشد، مثل وزارت خارجه، هیچ با سازمانهای دیگر ما مستقیماً در تماس نبودیم. اگر هم سازمانهای دیگر با ما کار داشتند آنها هم از طریق شرکت نفت تماس می گرفتند و بعد بمسأله مراجعه می شد.

سؤال- آیا این شرکت‌های معروف بنام ۷ خواهران سیاست حساب شده در برابر ایران داشتند یا اینکه خورده ، خورده کارها پیش میرفت یعنی وقتیکه رفتار شکننده و ملی تا این حد اعلیحضرت را دیدند ، اینها این تصمیمات را گرفتند و گرنه بالاخره مملکتی بود مثل ممالک دیگر و روابط حسنه هم داشتند و کارها را پیش میبردند ، آیا این درست است .

آقای غفاری : بله شرکت‌های نفتی شما اگر دقت بکنید یک مقاله در مجله تایم چندین سال پیش بود که روی جلدش هم عکس رئیس شرکت نفت اکزان که آن موقع اسمش استاندارد اوپیل کمپانی اونیوجرسی ( Standard Oil Co of New Jersey ) بود و بعد شد اکزان ، عکس او را گذاشته بود و یک مقاله خیلی کامل نوشته بود راجع به شرکت‌های نفتی و برنامه هاشان و کارهایی که اینها در دنیا انجام میدهند ، شرکت‌های نفتی را بعنوان یک دولت میشد فکر کرد ، قدرت اینها آنطور که تایم نوشته بود بحدی است که دولت‌ها را در دنیا عوض میکنند ، بنابراین شرکت‌های نفتی که یک چنین قدرتی دارند هرکدامشان و مجموعه آنها قدرتشان بیش از دولت‌های بزرگ است ، نمیشود گفت برنامه های طویل المده ندارند و روی برنامه کار نمی کنند .

سؤال : در ایران که این نتیجه خیلی زیادی برای آنها ببخشید بالاخره برای اینکه داغان کردند والان هیچ نفعی از نفت ایران نمی برند .

آقای غفاری : این را نمی شود گفت که دلیل اینکه یک چنین اتفاقی افتاد چه بود؟ و شرکت‌های نفتی مستقیماً " دست داشتند و میخواستند یک چیزی باین حد اتفاق بیفتد . یک مشکل غامضی که برای همه ما هست مسلماً " برای خود امریکائی ها هم هسته اگر به کنه این مطلب پی ببریم دیده میشود که خود امریکائی ها یا خارجی های دیگر هم اگر دستی در این کار داشتند تا این حد نمی خواستند پیش برود ، این از دستشان در رفته که کار باین حد رسیده ولی تغییری که می بایستی بشود مسلماً " این تغییر روی برنامه بوده که انجام بشود در ایران . حالا کی بجای آن رژیم بیاید . (پایان نوار ۱ ب)

### شروع نوار ۲

آقای غفاری : این تغییر را یقیناً " می خواستند در ایران انجام بگیرد ، تاچه حد معلوم نیست ، مسلماً " هیچکدام از این ها نمی خواستند تغییر طوری انجام بگیرد که سرخ از دست خودشان خارج بشود چون در برنامه هائی که داشتند ، روی یک گروهی اینها حساب می کردند که اگر مثلاً " اعلیحضرت از ایران بروند یک گروهی با ادامه

رژیم آن مملکت را اداره کند که توی دست اینها باشد و ضمناً طرفدار اینها باشد و آن گروه هم معلوم بود که گروه جبهه ملی بود که اینها روی اطلاعات ضعیفی که داشتند خیال می کردند که جبهه ملی یک گروه قوی است و بعد از رفتن اعلیحضرت آن گروه بتواند ایران را اداره کند و نشان میدهد که از لحاظ اطلاعاتی خیلی ضعیف بوده اند و حتی ما میدانیم که چند تا از کسانی که خیلی به رژیم و سیستم نزدیک بودند ، در نیویورک و واشنگتن با مقامات امریکائی نزدیک شدند و صحبت کردند ، کسانی که خیلی با دربار نزدیک بودند صحبت کردند و تشویق کردند که گروه جبهه ملی را بیاورند سرکار ، کسانی هستند که خود شما خیلی خوب می شناسید و بنده هم خوب می شناسم که جبهه ملی را بیاورند سرکار و جبهه ملی می تواند اداره کند .

سؤال : از ایرانی ها ؟

آقای غفاری : بله ایرانی ها را عرض میکنم .

سؤال : یعنی بعد از اینکه وقایع تهران اتفاق افتاده بود ؟

آقای غفاری : نه خیر در دورانی که وقایع داشت اتفاق می افتاد و اعلیحضرت هنوز در ایران بودند ، اینها مذاکراتی کردند که یکی از آنها با جورج بال که کارتر مامور شده بود که پوزیشن پیپری راجع به ایران تهیه بکند ،

سؤال : سفری هم کرد ؟

آقای غفاری : نه ، پیپر از روی مطالعات خودش و مذاکره با اشخاص ، سفری به ایران نکرد ، جرج بال یک وقتی معاون وزارت خارجه بود و نماینده امریکا بود در سازمان ملل و دمکرات هم هست ، آدام نگاتیو و یکدنده هم هست ، یک وقتی این جرج بال بقدری دور ایران می گشت و از اعلیحضرت صحبت می کرد و التماس می کرد که به شرکتش بیزنیس بدهند ، بعد ایشان آخر کار آن پوزیشن پیپر را بدست چند نفر از ایرانیها که نشستند و اطلاعات باو دادند ، که اعلیحضرت باید بروند و گروه جبهه ملی جای ایشان را میتوانند بگیرند و میتوانند مملکت را اداره کنند و این نشان میدهد که وضعیت اطلاعاتی امریکا آن قدر هم خوب نبوده ، اینها خیال می کردند تغییری که بشود اینست که ممکن است اعلیحضرت بروند و یک رژیم سلطنتی بماند و بعد اینها اداره کنند بهمان دلیل که یکی از جبهه ملی ها آمد و خیلی زود از هم پاشید و

نتوانستند ، برای اینکه سازمانی نبوده که بتواند اداره بکند ، در نتیجه گیسروه مذهبی جبهه ملی را گذاشت کنار ، بنابراین تغییر را می خواستند انجام بشود یا بعنوان تنبیه ، یا بعنوان اینکه فکر می کردند آینده به نفع آنها نخواهد بود اگر این رژیم ادامه پیدا کند ، تغییری می بایستی می شد ولی نه در این حد

سؤال : آنوقت وقتی که خود شما در راس امور شرکت بودید در امریکا آنجا تحول برایتان چطوری انجام پذیرفت ؟

آقای غفاری : در ماههای آخر در خود ایران هم تحول بزرگی بود برای اینکه از اغتشاشات کارگران نفت در جنوب شروع شد ، آن موقع آقای انصاری رئیس هیئت مدیره شرکت نفت بودند ، آقای انصاری ناگهان ایران را ترک کردند و بدون اطلاع آمدند بیرون با حفظ سمت ریاست هیئت مدیره شرکت نفت و دیگر برنگشتند به ایران ، در کابینه شریفامامی مثل اینکه به ایشان اطلاع داده شد که برگردند ولی ایشان برنگشتند ، شرکت نفت هم نه رئیس داشت و همینطور اعتصابات در جنوب ادامه پیدا می کرد ، دونفر آمریکایی را در مناطق نفتی کشتند که سرو صدایش خیلی بلند شد نتیجتاً . . . . .

سؤال : امریکایی که کارهای نفتی می کردند ؟

آقای غفاری : بله دونفر از مشاورین امریکایی که در جنوب بودند کشته شدند ، چپها کشتند مخصوصاً " برای اینکه تحریکات شروع بشود ، آنها را کشتند و بعد هم جسدشان را آوردند به امریکا ، ماهم تحویل گرفتیم و تحویل شرکت تکزاکو دادیم ، در نتیجه گمان می کنم در دوره دولت شریفامامی یا دولت ازهارى که بالاخره تکلیف شد به آقای انصاری که یا برگردید یا استعفاء بدهید .

سؤال : در دوره ازهارى بود ؟

آقای غفاری : بله ، آن موقع هم آقای زاهدی سفیر بودند ، ایشان را به سفارت خواستند و استعفانامه را از ایشان گرفتند و فرستادند به تهران و ایشان استعفاء دادند و برنگشتند که بعد مرحوم انتظام باصرار که خودتان وارد هستید که اعلیحضرت ایشان را احضار کردند و خواهش کردند که ریاست شرکت نفت را قبول کنند و مرحوم انتظام گفته بودند که ۱۵ سال مرا کنار گذاشتید و ۱۵ سالی که من می توانستم خدمت کنم کسی با من صحبت نکرد ، حالا که مرا می خواهید من یک آدم مسن و پیری هستم ، چه خدمتی را می توانم انجام بدهم . بعد اعلیحضرت اصرار فرموده بودند که



حتما " شما باید قبول کنید و مرحوم انتظام هم روی حس وطن پرستی که داشتند این پست را قبول کردند . این تحولات هم در تهران بود، در نتیجه ماهم که در خارج بودیم دائما در حال تحول و تشنج بودیم ، چون آقای انصاری آن موقعی که در نیویورک بودند یک اتهاماتی به ایشان در تهران زده شد و جوابهایی دادند .

سؤال : ایشان از تهران مستقیما " آمدند ؟

آقای غفاری : ایشان ناگهانی از ایران آمدند بیرون و آمدند به امریکا و دیگر هم برنگشتند و بدون اینکه اعلیحضرت اطلاع داشته باشند آمدند ، یک مدتی وضعیت ما معلوم نبود که چه خواهد شد ؟ بعد از اینکه اعلیحضرت از ایران تشریف بردند که دولت آقای بختیار تشکیل شد و پس از چهل روز هم ناگهان همه چیز از هم پاشید ، ماهم دیگر نه رئیسی داشتیم ، چون مرحوم انتظام هم استعفاء داده بودند یک دوسه هفته قبل از رفتن آقای بختیار ، ما نه رئیسی داشتیم و نه دیرکتیوی از تهران می گرفتیم ، بعد آقای نزیه شد رئیس شرکت نفت ، آقای نزیه که رئیس شرکت نفت شدند من یک تلگراف کردم که چون احتیاج به استراحت دارم و سلامتی ام در خطر است میخواهم بازنشسته بشوم و بروم کنار و از امروز هم میخواهم تقاضای مرخصی بکنم ، یکنفر را بفرستید که تحویل بگیرد ، یک ماهی جواب بمن داده نشد ، سه بار تلکس کردم به تهران .

سؤال : حالا دیگر ماههای مارس ۷۹ است

آقای غفاری : بله ماههای مارس و اپریل و همینطور سه چهار تلکس به تهران کردم و تقاضا که یکنفر را بفرستید که من تحویل بدهم .

سؤال : کسی از آن حرکاتی که با کنسولگری کردند یا بانمایندگی در ملل متحد کردند، با شما که نکردند که بریزند بدفتر ؟

آقای غفاری : آنرا هم عرض می کنم خدمتتان ، ما دفترمان را از محلی که سابق بود یعنی از خیابان ششم در نیویورک ساختمان تایم اند لایف بیلدینگ همین سال آخر تغییر داده بودیم و آمده بودیم در ساختمان بنیاد پهلوی . ساختمان بنیاد پهلوی هم ما دو طبقه را داشتیم و دفتر را هم طوری ساخته بودیم که از لحاظ امنیتی محفوظ بود ، وقتیکه این اتفاقات افتاد ، باتماس با اف . بی . آی امریکا و پلیس نیویورک اجازه گرفتیم که دونفر گارد مسلح در دفتر داشته باشم برای اینکه

دائماً" ابراز می شد که می آئیم و دفتر را می گیریم و آتش میزنیم .

سؤال : بوسیله تلفن تهدید می کردند ؟

آقای غفاری : از طریق تلفن و یا بوسیله اشخاصی که بگوش ما برسانند چون وقتی این اتفاق افتاد و دولت بختیار افتاد بلافاصله در نیویورک و واشنگتن و جاهای دیگر کمیته هائی که تشکیل شده بود سر آوردند و شروع کردند به گرفتن سازمانهای ایرانی . کمیته نیویورک هم اول کنسولگری را گرفت و عکسهای اعلیحضرت را آوردند پائین و جشن گرفتند و بعد یکی یکی سازمانهای دیگر دولتی را گرفتند ، ماهم بهمان دلیل قبلاً" اجازه گرفته بودیم ، همان درماههای آخر که ممکن بود اتفاق بیفتد اجازه گرفته بودیم که گارد مسلح در دفتر داشته باشیم .

سؤال : خودتان پول گارد را می دادید؟

آقای غفاری : بله بخرج خودما بود ، دونفر گارد مسلح داشتیم که اجازه داشتند اسلحه هم حمل بکنند و در صورت لزوم هم بزنند درعین حال هم با آ. بی. آی و با پلیس نیویورک هم در تماس بودیم که به کمک بیایند . کمیته نیویورک شروع کرده گرفتن کنسولگری و بعد بانک ملی و بعد شرکت ایران ایرو بانک صادرات و هر کدام از اینها را که می گرفتند یک پیغام می دادند بما که بعدی نوبت دفتر شرکت ملی نفت است که می آئیم و می گیریم غفاری را می گیریم . البته بعد من دیدم رونوشت نامه هائی را هم که اینها فرستاده بودند به تهران ، کمیته که در نیویورک تشکیل شده بود عبارت بودند از دو برادر و یک چند نفر دیگر از برادران فدائی و چند نفر دیگر که بعد دونفر آنها را هم گرفتند و در ایران محکوم شدند به اختلاس با یکی از وزرای دوره بازرگان و همچنین این آقای شهریار روحانی که گفتم در واشنگتن نامه هائی نوشته بودند به شورای انقلاب بر اینکه غفاری همدست اردشیر زاهدی است و غفاری نماینده شاه است و پولهای اعلیحضرت از غفاری دارد و چیز میکند و عشرتکده درست کرده و از این چرندیاتی که در آن موقع می گفتند و اگر اجازه بدهید ما او را بگیریم و کت بسته بفرستیم بتهران . ماهم گارد را در آنجا داشتیم و هر وقت که پیغام می آمد که ما گرفته ایم و نوبت شرکت نفت و غفاری است ماهم پیغام میدادیم ، بهمان کسانی که برای ما پیغام می آوردند که : اگر مبی خواهدند بیایند . بیایند تا روزی که از تهران نماینده نیامده که دفتر را تحویل بگیرد گاردی که در دفتر است آنها را میزند .

سؤال : شما در خانه که گارد نداشتید؟

آقای غفاری : نه در خانه نداشتم ، اینها منظورشان فقط دفتر شرکت بود و هر دو روز یک مرتبه این خبر می آمد که ما ایران را برآوردیم ، بعد نوبت شرکت نفت است ما هم میگفتیم خوب بیایند ، گاردها اینجا هستند و اجازه تیراندازی هم دارند ، بعد بانک ملی و بانک صادرات را گرفتند همینطور و آمدند تا زیر دفتر ما ، طبقه بیستم ، ما طبقه سی ام بودیم ، ساختمان بنیاد پهلوی ، بعد بانک سپه را گرفتند ، نماینده بانک سپه را زدند و گرفتند و ۲ میلیون دلار هم از حساب بانک سپه بردند .

سؤال : شما هم هر روز میرفتید بدفتر؟

آقای غفاری : بله هر روز می رفتم و خانم من هم هر روز پای ساختمان در حالت لرز که همین الان میریزند توی ساختمان می گیرند و مالتکس میزدیم بتهران که یکنفر را بفرستید تحویل بگیرند و بنده میخوام بازنشسته بشوم و بروم جوابی نمی آمد تا بالاخره پس از دوماه جوابی از تهران آمد که شخصی بنام مرتضی رسا جای شما را خواهد گرفت و خواهد آمد که با و تحویل بدهید ، و این آقای رسا هم کسی بود که در دوره اعلیحضرت یکی از روسای سازمان برنامه بود ، نماینده دولت در شرکت گاز بود و خیلی نزدیک بدولت ولی درعین حال هم ایشان ستون پنجم بودند با آقای نزیسه و اینها هم همکاری می کردند ، بدون اطلاع ، وقتیکه نزیه آمد سرکار ایشان را برد پیش خمینی و دست خمینی را آقای رسا بوسید و اجازه دادند که ایشان بیاید به نیویورک . آمدند به نیویورک ، بعد از دوماه ما شرکت را تحویل دادیم بایشان ، باز تهران به ایشان حق امضاء ندادند ، کار اصلی حق امضاء بود ، با وجود اینکه بعنوان نماینده فرستاده بودند حق امضاء به ایشان نداده بودند تقریباً " دو سه میلیون دلار پول در حساب ما بود که می بایستی پرداختها را بکند .

سؤال : پس شما در آن واحد با هم بودید؟

آقای غفاری : در آن واحد بنده بیرون بودم ولی حسابها دست من بود ولی من دیگر تحویل داده بودم ، یکروز با ایشان بودم و دیگر نمیرفتم ولی حسابهای بانکی دست من بود و امضاء بنده باز هم تلگراف پشت تلگراف و تلکس پشت تلکس که آقا این نماینده را که فرستاده اید کاری نمی تواند انجام بدهد ، خودش هم التماس می کرد که حق امضاء بمن بدهید . آنهم در حدود سه هفته ، یکماه طول کشید

تا اینکه بالاخره امضای ایشان را به بانکها دادند که من هم حسابها را تحویل دادم ، حالا درتهران هم یک دوئیت‌هایی بود که کسان دیگری می‌خواستند جای ایشان را بگیرند ولی آقای نزیه آقای رسا را فرستاده بود و بالاخره پس از یکماه حق امضاء را هم بایشان دادند که بنده تحویل دادم و رفتم و یکماه بعد هم خود آقای رسا را عوض کردند با دوئیت‌هایی که درتهران بود نزیه فرار کرد و رفت به اروپا یکماه ، دوماه بعدش وزندگی رسا را هم درتهران همه را گرفتند و خود این هم دررفت و رفت بیکی از ایالات امریکا . بعد دفتر دو سه ماهی توسط خودکارمندان اداره می‌شد تا گروگانها را درتهران گرفتند . گروگانها را که درتهران گرفتند بدست دولت کارتر تمام سازمانهای ایرانی بسته شد و چیزهایشان را مهروموم کردند که دفتر شرکت نفت هم بسته شد و مهروموم شد و از آن موقع تا بحال تعطیل شد .

سؤال : دیگر نمایندگی در نیویورک نبود ؟

آقای غفاری : نمایندگی در نیویورک نیست و فعالیتی هم ندارند ، چون کاری که در امریکا انجام نمی‌دهند ، کارهایی را هم که دارند خودشان در تهران انجام میدهند و دفتری هم که درلندن دارند یک چیز کوچکی است که کارهایش را بیشتر بی پی یعنی بریتیش پترولیم برایشان انجام میدهد ، خیلی وقت است که دیگر دفتری در خارج نیست .

سؤال : در دفتر شما وقتی که در نیویورک بودید چند نفر ایرانی بودند و چند نفر امریکائی ؟

آقای غفاری : بیشترین موقعی که ما کارمند داشتیم در حدود سی نفر کارمند بود که از این عدم شش ، هفت نفر امریکائی بودند و بقیه ایرانی ها بودند که از خود شرکت نفت می‌آمدند و چند نفر محلی هم بودند .

سؤال : شعبه در شهرهای دیگر امریکا داشتید یا نه ؟

آقای غفاری : احتیاجی نبود ، اولین بار که شرکت می‌خواست دفتر باز کند بمن گفتند هر جا میخواهید دفتر باز کنید یا در کالیفرنیا یا در واشنگتن یا در نیویورک ولی نیویورک بهترین جایی بود که دفتر باز بشود برای اینکه مرکز اقتصادی و نفتی و مالی بود و احتیاجی هم به شعبه در جاهای دیگر نبود برای اینکه ماکار استخراج

نداشتیم در آمریکا که شعبه داشته باشیم کارهای لیزبون و روابط داشتیم، بنابراین در نیویورک همه کارها را انجام میدادیم هم برای کانادا و هم برای آمریکا و اگر برای مکزیک و امریکای جنوبی هم کار بود، ما از همانجا انجام می دادیم، روستا هم اغلب مسافرت می آمدند به امریکا برای کارها و ما با آنها در تماس بودیم.

سؤال : شرکت ملی نفت ایران غیر از نمایندگی در نیویورک و لندن در کجای دیگر نمایندگی داشت ؟

آقای غفاری : نمایندگی در هیچ جا نداشت برای اینکه احتیاج نداشت، در خارج از ایران در سه نقطه شرکت ملی نفت مشارکت داشت اولین مشارکت در هندوستان بود که پالایشگاه مدرس و مجتمع پتروشیمی مدرس را شرکت ملی نفت با مشارکت هندیها ساخت و بعد در افریقای جنوبی بود که پالایشگاه افریقای جنوبی با مشارکت شرکت نفت ساخته شد و این سال آخر هم در کره جنوبی یک پالایشگاه با مشارکت دولت کره جنوبی، ما آنجا ساختیم که البته بعد از این تغییرات همه چیز از بین رفت و تحویل آنها دادند.

سؤال : خیلی ممنون آقای عباس غفاری آیا مطلبی دیگری هست که بنظر شما از خودتان و یا فعالیتی که در آمریکا داشتید بفرمائید؟

آقای غفاری : یک موضوع انترسانی بخاطر آمد که برای اطلاعات عرض میکنم درست سه یا چهار ماه بعد از تغییر رژیم نماینده شرکت بی پی در نیویورک از ما برای شام به منزلش دعوت کرد و یکی از مدیران شرکت بی پی که برای دیدار به نیویورک آمده بود و از دوستان سابق من بود که چندین سال قبلش نماینده شرکت بی پی در نیویورک بود و بعد جزء هیئت مدیره بی پی شد و آمده بود به نیویورک و دعوتی کسب کرده بودند برای شام و مراهم دعوت کردند. پس از خاتمه شام طبق معمول انگلیسی ها در اطاق جداگانه ای آقایان قهوه میخورند و سیگار میکشند، عده زیادی هم بودند امریکائی و انگلیسی و این مدیر شرکت بی پی شروع کرد به صحبت کردن با من که نظر شما نسبت به این تغییر چه هست، من هم خیلی دوستانه با او گفتم که نظر من یعنی نظر اغلب ایرانیان اینست که شما دخالت داشتید در این کار یا بطور جدی و یا هرطوریکه هست شما را مسؤل میدانند، یک دفعه حالت چیز بخودش گرفت.

سؤال : چه حالتی

آقای غفاری : حالت نیمه شوکی و بعدگفت که بهتر است که موضوع را دنبال نکنیم بعد دو ، سه تا امریکائی هم صحبت کردند ، کسی که نماینده بی پی در نیویورک است بمن گفت ما حالا جلوی همه ، گفت میدانی حالا اینرا به انگلیسی میگویم بعد ترجمه میکنم ،

یعنی منظورش این بود که اگر مرحوم امیر اسدالله خان علم زنده بود ، مطمئناً این اتفاق نمی افتاد . برای اینکه ایشان با انگلیسی ها خیلی نزدیک بود و می دانست که چگونه تاحدی جلوی این اتفاقات را بگیرد و راه را درست کند و این را خیلی جدی بمن گفت و گفت مثلاً " علم " و گفت " امیر اسدالله " اینهم برای یا داشت های شما انترسان است .

سؤال : از این یک برداشت دیگر هم میشود کرد یعنی اگر امیر اسدالله خان علم زنده بود ، آن مردی که خیلی استقامت بیشتری داشت و یک دوره هم نشان داده بود که بلد است در جلوی یک عده بر بیاید ، چون کار را محکم میگرفت هیچوقت نمی گذاشت که این طغیان از طرف مردم انجام بشود .

آقای غفاری : بله ولی طغیان که از طرف مردم نبود ، طغیان چیزی بود که ساخته دیگران بود و مردم انجام دادند و دفعه اول در ۶۳ هم همین اتفاق افتاد که آن موقع امیر اسدالله خان بود که راه و چاه را درست کرد و مسلماً این دنباله طغیان از ۶۳ تا ۷۸ زیر پرده برنامه ریزی شده بود و این دفعه اتفاق افتاد و اینکه می گوید که اگر او بود اتفاق نمی افتاد ، منظورش این نبود که او قدرتی داشت و جلوی این را میگرفت ، بلکه منظورش این بود که او می توانست اعلیحضرت را قانع کند که حرفهای ما را بپذیرد و الا امیر اسدالله خان که خودش قدرتمندی نبود که جلوی انقلاب را بگیرد .

سؤال : این بود مطلب ؟

آقای غفاری : بله این مطلب خاطر آمد که خواستم عرض کنم .

سؤال : خیلی متشکرم از لطف شما .